

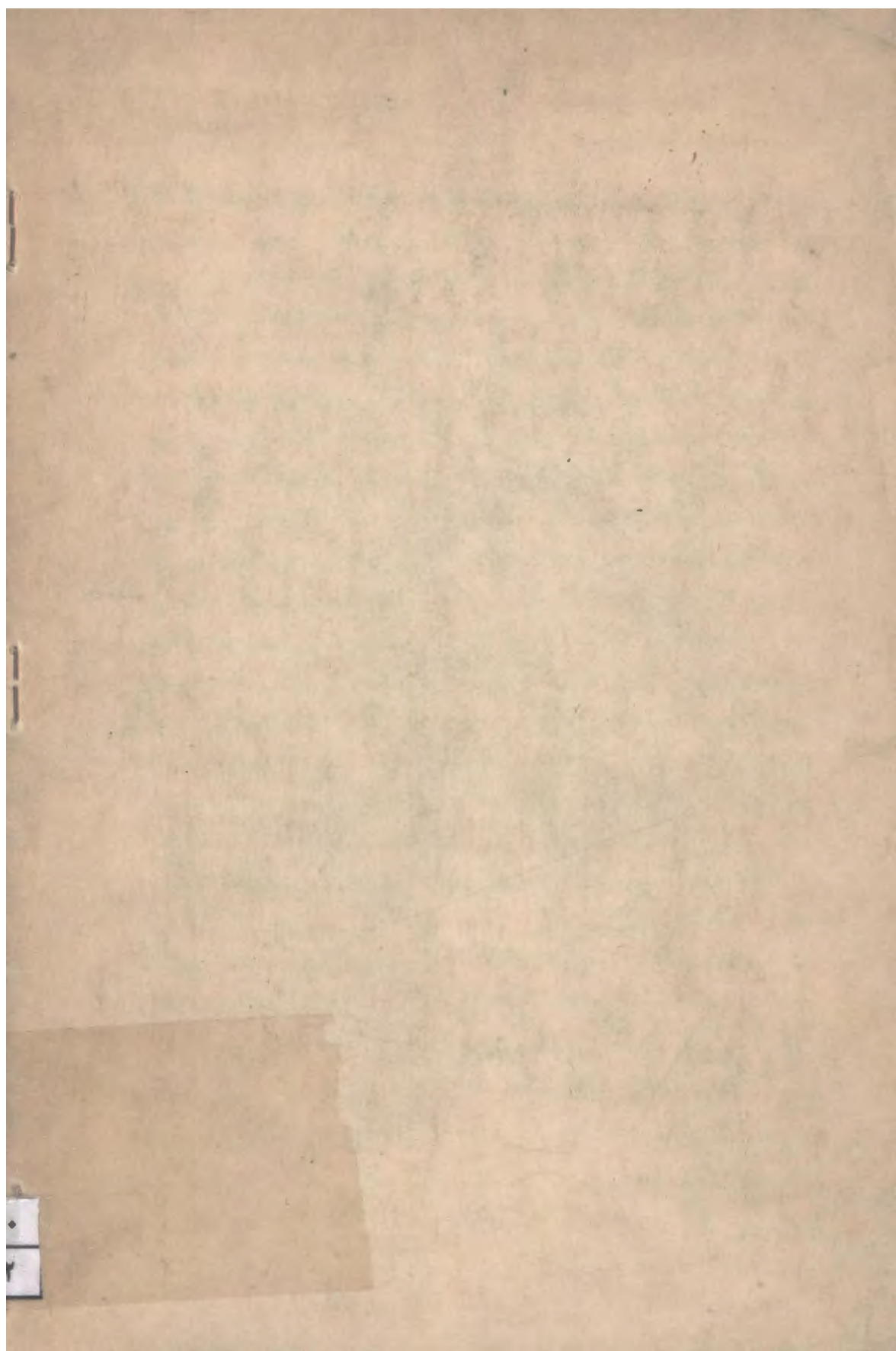
ضمیمه :
مجله بررسیهای تاریخی
شماره‌های ۹ و ۲ سال سیزدهم

شوکت نامه

میرزا محمد رحیمای، وزیر ایروان

از

محمد تقی دانش‌پژوه



۶۵۸۷۱

شوکت نامه

میرزا محمد رحیمای ، وزیر ایران

«۱»

الله مراد است دانشمند
از دانش

اسکن شد

از

محمد تقی دانش پژوه

شوکت نامه

میرزا محمد رحیمای ، وزیر ایروان

(۱) آشنائی با زندگانی عادی و معنوی مردم روزگاران گذشته و روش فرمان روایان و شهریاران پیشین و آیین دستگاههای فرمانروایی که خود یکی از مظاهر زندگی مدنی مردم است و شناخت آثار فرهنگی و تاریخی آنها یکی از بخشهای بسیار مهم فن تاریخ است و دقت بیشتری هم در آن میبایست بکاربرد، به ویژه آنکه در زمینه تاریخ اجتماعی و اقتصادی ما مدارك روشن و بسنده ای در دست نیست، و در کتابهای تاریخی ما به این مطلب نیز چندان عنایتی نشده است، به مثل اگر ما بخواهیم به تاریخ دوران صفوی از این رهگذر بپردازیم آنهم در روزگاری که این دستگاه روبه نابودی نهاده است سندهای رسا و جامعی نخواهیم داشت، و ناگزیریم که گذشته از کتابهای تاریخی که آنهم کم است به دیوانهای سرایندگان و رساله های علمی و فلسفی آن زمان مانند حقیقة الشیعة عبدالحی رضوی کاشانی که رساله ایست کلامی فلسفی به عربی و در ۱۱۲۱ انجام یافته است و نکته های تاریخی فراوانی را هم در بردارد و آداب سنیه میر محمد صالح خاتون آبادی در گذشته ۱۱۲۶ که کتابی است درباره روش مسلمانان با بردگان و کنیزان و آیین برده گیری و برده

داری که آنهم بخشی است از تدبیر منزل ارسطاطالیسی از فنون سه گانه علم عملی و نکته های روشن و آشکاری در این زمینه می توان از آن دریافت و برای شاه سلطان حسین صفوی در ۱۱۲۰ ساخته شده است، نیز آزادی خواجه سرایان از ملا عبدالله افندی مولف وثیقة النجاة عربی که در آن هم همین مطلبها هست و جزاینها نگریست. همچنین دیوان و منشآت فوقی یزدی و مثنویهای میرزا محسن ثابته تبریزی مستوفی دربار صفوی (۱۰۶۰-۱۱۲۸) مانند جهان نما و دعوة العاقلین و گلزار سعادت و حسن اتفاق (چاپ شده در یادگار یزدی آقای ایرج افشار) که نکته های جالبی درباره جغرافیای تاریخی اصفهان و یزد رادر بردارد و رمز الزیاحین رمزی کاشانی نقاش چوپ تراش درباره باغ هزار جریب در روزگار شاه عباس دوم و مثنوی روضة الصفات عبدی بیک نویدی شیرازی در گذشته ۹۸۸ درباره ساختمانهای پادشاهی قزوین (چاپ باکو) و مثنویهای دیگر او و تعریف هشت بهشت یا عمارت باغ بلبل میرزا طاهر نصرآبادی که در جنگ خاتون آبادی میبینم (ش ۴۷) و شهر آشوب حکیم موسیقار خوشنویس میر محمد حسین رسمی فغفور لاهیجانی گیلانی در گذشته ۱۰۲۹ در وصف تفلیس همچنین اصفهان نامه ها که نگارنده در فرهنگ ایران زمین (۸ : ۱۵۷) از آنها یاد کرده یا آورده ام و مانند اینها از تعریف و وصف به نظم و نثر که در فهرست نامهای فهرست کتابخانه مرکزی مجلد ۱۵ و فهرست نسخه های خطی فارسی (۳۲۹۶-۳۳۰۰ و ۳۶۵۰ و ۳۶۵۱) و دیگر فهرستها میبینم به ما کمک شایانی خواهند کرد. گذشته از منشآت و نامه ها دیوانی و عادی که در کتابهایی مانند مجمع الانشاء ایواغلی و مجمع الانشاء قاسمی و تحفه شاهی نصیری و مانند اینها گرد آمده یا در مجموعه ها و جنگها و یا جداگانه به دست می آید و در فهرستهای می توان از آنها سراغ گرفت .

دو رساله بسیار سودمند دیگر هم در دسترس داریم: یکی شهر آشوب ملاعجاز هراتی اصفهانی دومی شهر آشوب میرزا محمد شفیع اصفهانی روزگار شاه سلطان حسین که منشی سرکار اکبر شاه شاهزاده هند شده بود نیز مسیر السالکین میر عبدالعالی نجات پسر میر محمد مؤمن اصفهانی در گذشته ۱۱۲۲ که در ۱۰۸۵ ساخته و وصف اصفهان دارد (نشریه ۳: ۱۰۲ - فهرست فیلمها ۱: ۹۹ - فهرست سپهسالار ۴: ۵۳۶ - هنر و مردم ۱۵۹: ۶۸ تا ۷۵)

(۲) یکی از دوره های آشفته و پراشوب تاریخ صفوی دوران فرمانروایی شاه صفی (۱۰۳۸-۱۰۵۲) و شاه عباس دوم (۱۰۵۲-۱۰۷۷) و شاه سلیمان (۱۰۷۷-۱۱۰۵) و شاه سلطان حسین (۱۱۰۵-۱۱۳۵) است که دستگاه فرمانروایی با گرفتاریهای درونی از رهگذر اداره کشور و با کشمکشها و گیرودارهای بیرونی و جنگها و ستیزها با عثمانیان و اوزبکان و افغانها روبرو بوده و نگاهداری سرزمینهای ارمن و گرجی و اران و اوزبک و تاجیک هم خود دچار دشواریهای سختی شده بود.

(۳) در متنهای تاریخی ما بنام چند فرمانروا و بیگلربیگی که در سرزمین چخورسعد یا ایروان فرمان میرانده اند و جانشین پادشاه ایران در آنجا بشمار میآمدند برمیخوریم.

۱- طهماسب قلی خان قاجار بیگلربیگی چخورسعد و قلعه دار ایروان در ۱۰۴۰ (۷).

۲- کلب علیخان بیگلربیگی چخورسعد و امیر ایروان در نوروز سیچقان تیل ۱۰۴۵ در روزگار شاه صفی پس از گشودن قلعه ایروان و پیروز شدن بر عثمانی که قلعه را مرمت هم کرده بود و او در ۱۰۵۰ در گذشته است (۸) او در مجموعه ش ۲۵۹۱ دانشگاه (ش ۶ متن و ش ۱۱۷ حاشیه) بیگلربیگی قرا باغ هم خوانده شده است.

۳- عباس قلی بیگ پسر حسین خان گویا همان مین باشی لاهی نگهبان دژ ایروان در ۱۰۴۶ (۹) «مساکن عباس قلی خانی» که در همین شوکت نامه از آنها یاد شده است گویا از همو باشد.

۴- نجف قلی خان بیگلربیگی ایروان در ۱۰۷۳ (۱۰).

۵- صفی قلی خان داغستانی که از همین شوکت نامه برمیآید که او در سال ۱۰۸۴ هشت سالی در چخور سعد و ایروان بیگلربیگی داشته است. در عباس نامه و ذیل عالم آرای (فهرست نامها) از او یاد شده و در مجموعه شماره ۲۵۹۱ (ش ۹۴ و ۹۵) و ۸۲۳۵ (ش ۱۰۵) دانشگاه تهران بنام او برمیخوریم و باید صفی قلی خان حاکم نخجوان نسخه شماره ۲۵۹۱/۱۳۲ دانشگاه هم او باشد. نمیدانم صفی قلی خان بیگلربیگی مشهد و دیوان بیگی سابق (فهرست فیلمهای دانشگاه ۱: ۲۳۱) و صفی قلی خان حاکم ری در ۱۳ ذ ح ۱۰۹۲ (همان فهرست ۱: ۷۶۳) و صفی قلی خان بیگلربیگی هرات (فهرست ادبیات ۱: ۴۷۵ - شماره ۳۱۶ و ۱۲۵/۸۲۳۵ دانشگاه) و صفی قلی بیگ (فهرست ادبیات ۱: ۷۴۳ و ۴۷۴ - عباس نامه ۶۲ و ۱۶۶) همو است یا نه. همچنین صفی قلی خان پسر رستم خان سپهسالار ایران که در وقف نامه آستان رضوی مورخ ۱۰۸۶ (۱۹/۲۹۸۷ دانشگاه) از او یاد شده است و صفی قلی خان پسر ذوالفقار خان فرمانروای قندهار و شاعر (تذکره نصرآبادی ۲۹). واژه چخور سعد که در اینجا میبینم در عباس نامه (۱۶۰ و ۳۲۴) و دیگ تاریخهای صفوی از آن یاد شده و بیاد دارم که مینورسکی درباره آن تحقیق کرده است.

(۴) رسم بر این بوده که همراه این فرماندهان دبیری دانشمند و آگاه بنام وزیر میفرستاده اند و کارهای دیوانی و استیفاء و انشاء

آنها با او میبوده است. این دبیران از دانشهای زمان هم آگاه بوده بلکه برخی مانند وحید قزوینی از ادیبان و فیلسوفان به شمار می آمدند.

دبیرخان خانان صفی قلی خان میرزا محمدرحیمای وزیر بوده است که به گواهی همین شوکت نامه از ادب و کلام و فلسفه به خوبی آشنا بوده و شعر هم میسروده است. او پرسفینه امیرالامراء شاه وردی خان بیگلربیگی مشهد دیباچه ای نوشته است (۱۱) او ست که ایلچی شده نامه خاقان را به نزد سلطان بلاغی برده است (۱۲) و از او است تهنیت نامه به نجف قلی خان توپچی باشی و تهنیت نامه جلوس شاه سلطان حسین فرستاده محمد قلی بیک معیرالممالک و درخواست زیارت عتبات و تعریف سکه جلوس انشاء او و پاسخ به وزیر آذربایجان که برای صفی قلی داغستانی تاریخ فرستاده بود با فرستادن ماهی قزل آلا و نامه میرزا محمد باقر پسر آخوند محمد کاظم اردوبادی لشکر نویس و گزارش کار خود میرزا محمدرحیم. (۱۳)

(۵) اثری که از او در اینجا میبینیم همین شوکت نامه است که او در زمان وزارت خود برای خان خانان صفی قلی خان بیگلربیگی ایروان بنام شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷-۱۱۰۵) در اشعیان زمستان اودئیل ماه دی سال ۱۰۸۴ ساخته و گزارش مانند کارهای عمرانی هشت ساله این فرمان رواست نزد شاه و گویا بی مانند یا کم مانند باشد.

نگارنده آن را نخستین بار در مجموعه و جنگی بی شماره در کتابخانه ملی تهران دیده ام و فیلمی از روی آن برداشته و در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران گذارده ام (ش ۳۸۴۹) و این اثر شماره ۱۴۸ این جنگ است و در برگهای ۲۴۷ پ- ۲۷۱ پ (۱۴)

در ماه شهریور و مهر سال گذشته که برای دیدار نسخه‌های خطی کتابخانه‌های شهرهای مسکو و باکو و عشق‌آباد در این شهرها بسر میبرده‌ام توفیقی دست داد که از این اثر در نویس‌کنم و آنرا برای چاپ آماده سازم.

(۶) چگونگی این اثر بدینگونه است: پر است از تعبیرات و اشارات ادبی و فلسفی و عرفانی و هیوی و اخلاقی و میرساند که مؤلف مردی جامع بوده است. در صنعت براءت و استهلالی که جای جای بکار برده است بنام کتابهای بسیاری برمیخوریم که بایستی او آنها را دیده و خوانده باشد، از آنها است اشارات ابن سینا که از آن نقل میکند و لوامع اشراق جلال‌دوانی و جام‌جهان‌نمای غیاث‌منصور دشتکی. همچنین اصطلاحات خوشنویسی و نویسندگی و موسیقی و ریاضی و جنگی که به ما آگاهیهای سودمندی میدهد در آن فراوان است. افسوس که او در ستایش شاه سلیمان و صفی‌قلی خان و چهار فرزند و دو دخترش از اندازه بیرون می‌رود اگر چه همین وصفها از صنایع بلاغت بدور نیست.

(۷) چنین است بنیادها و ساختمانها و کاخهایی که در این رساله وصف شده است:

۱- دژ ایروان که سدی است میان ایران و روم در سال ۱۰۸۴

۲- کاخهای دولتی ایروان یا دولت سرادر ۱۰۷۸

۳- دیوان‌خانه در ۱۰۸۸

۴- توحیدخانه باتصویر ملاحم یامیدانهای جنگ شاه اسمعیل

میدانیم که در کاخهای درباری صفوی در اصفهان توحیدخانه بوده (۱۵) و آستان رضوی هم توحیدخانه‌ای داشته است کتابی که برای توحید

نگاشته‌اند در گنجینه آستانه سنی فاطمه شهر قم بنام توحید نامه یا تحفه توحید خانه هست. (۱۶) پیدا است که صفی قلی خان به پیروی از دربار صفوی در ایروان نیز آن را بنیاد گذارده است.

- ۵- مدرسه پهلوی جامع شهر در ۱۰۸۱
- ۶- کوی و برزن یا محله بهشت آباد صفی آباد در ۱۰۸۲
- ۷- جلوخان یا میدان بادکانها و قهوه خانه در ۱۰۸۳
- ۸- گرمابه و حمام در آنجا در ۱۰۸۴
- ۹- یخچال پهلوی آن
- ۱۰- رودخانه کورلوک
- ۱۱- رودخانه صفی آباد
- ۱۲- باغ و بستان در آنجا
- ۱۳ و ۱۴- دوجویبارکه از رود ارس آورده شده است
- ۱۵- کشتزارها و مزارع
- ۱۶- کاخ و باغ سرچشمه قرقبلاغ
- ۱۸- رباط مرند

در پایان این دیباچه این نکته گفته شود که این رساله از روی تنها نسخه‌ای که در دسترس بوده است نشر می‌گردد و ناگزیر آنچه در اصل بوده در اینجا آوردم و به خود اجازه ندادم که دستی در آن ببرم. امید که پس از این نسخه بهتری بدست آید و بتوان آنرا بهتر از این بچاپ رساند.

شوکت نامه عالی

حضرت آصف صفاتی میرزا محمد رحیم

وزیر بیگلربیگی چغور سعد

بسم الله الرحمن الرحيم

شوکت افزای کتاب کلام فصیحای بلاغت شعار لوای حمد خدا
است، گلشن آرای حدایق بیان فضلالی براءت آثار نوای خالق اشیا
است، شاهنشاهی که سر بر جهان بینی آفتاب را به شاهی انجم بر طارم
فلک چهارم که وسط معموره سموات است نهاده و احشام ستاره های
بیابانی و ترکان شرقی نجاد کواکب نورانی را که سپاه خیمه نشینان
شبهای ظلمانید بر اطراف و اکناف قلعه ذات ابراج فلک هشتم جای
داده، مالک الملکی که والی سقل فعال را در کشور ماتحت قمر به
امیرالامرائی حکام عقول عشره باز داشته و حارسان نفوس انسانی
و طبایع نباتی و حیوانی را در سرحد کون و فساد به کوتوالی قلاع
ابدان و اجساد گماشته، فرمان فرمای ارادتش محروسه مکان و
معموره امکان را در بیابان نیستی و عدم طرح انداخته، خرابه فنا
و ارض موات هیولی را دارالامان و جوب و ضرورت و سیرگاه افراد
و صورت ساخته، جهان آرای حکمتش چمنهای فلک اخضر را به
گل صباح خورشید و نسرين و اقحوان برجیس و ناهید و نیلوفر ماه
و شکوفه اختر و شقایق احمر افراخته، و دولت خانه همایون ربع
مسکون را که تخت گاه خلفای الهی و تکیه گاه ارباب دولت نبوت و
شاهی است به زیور وجود فرمان دهان جهان معنی و صورت و راهنمایان
سعادت دنیا و آخر پیراسته .

صاحب اعظم متاسب واعلی مراتب محمد مصطفی صلی الله علیه وآله را که درافاضه جود از وجود مطلق مجرد برمواد [۲۴۸] حسیه مقید وسیله ربط حادث به قدیم کرد تا محجوبان ظلمت کده ناسوت را به عالم انوار وفضای لاهوت راه نمایند واز فیض وجود اصیل آب حیات برماهیات علیل پیماید. برو و بر آل واصحاب اوباد ذوارف صلوات وعوارف تحیات، خصوصاً برعلی مرتضی که پرورده خاندان نبوت وسرکرده صاحبان فتوت است، وذریه طاهره آن حضرت که حمله عرش دین وحفظه کتاب مبین و ائمه مهتدین و صفوه راشدین اند صلوات الله علیهم اجمعین الی یوم الدین.

اما بعد چون به مقتضای فحوای «قل لاسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی» لوائ ولایت اهل بیت رسول و ذریه بتول درملك دل بلندکردن وثمره محبت این شجره کریمه الاصول والفروع را در ریاض جان پروردن برکافه اهل ارض فرض عین وعین فرض است. خصوصاً وقتی که حقوق پادشاهی ومراحم ظل الهی ومحافظت دماء واموال ومدافعت اهل کفر و ضلال واعلاء کلمه اسلام وترویج مذهب سیدالانام وتصحیح ادیان اهل عالم وتکمیل معاش ومعادبنی آدم تمیمه آن حق وضمیمه آن حکم مطلق شود، هرآینه بعد از محبت ائمه اثنی عشر وخلفای به حق خیرالبشر دعای دولت ووظیفه خدمت این پادشاهان ذریه احمدی وپیشوایان امت محمدی از اکثر طاعات اهم واوجب خواهد بود، وشکراین نعمت جسیم ومنّت بر فرقه ناجیه امامیه اوقاهم الله ناراحامیه ازاجل عبادات اولی وانسب. سپاس خدای راکه سلسله صفویه راکه سلاله طین آدمند سلاطین اهل عالم ساخت، وشجره مبارکه موسویه راکه چون نخله طور تجلی نورش ظاهر وعیان است درسرابستان دودمان محمدکه گلزار ابراهیم عبارت از آنست برافروخت وبرافراخت، واین سلاطین

گردون غلام واساطین قبه اسلام باقلت اولیاء وکثرت اعداء به شمشیرحیدری وپنجه غضنفری درممالك طیبه ایران که مرکزاقالیم عمران است براعدای وخیبریان تسلط داده و به تحریک مقالیدسیف حدیداین ملوک آل ابی طالب و اشبال اسدالله الغالب ابواب امن و امان بر روی ارباب توحید و ایمان گشاده، شیعه امامیه که از سعادت در داو اول دوشش آوردند، اکنون از دولت این سلسله از نقش مراد برخوردارند.

فحمد اله ثم حمداله علی ماکسانارداء الکرم
و شکراله ثم شکراله علی ما هدا نالشکر النعم

لیکن نطق و بیان این تا توان در ایراد حق این مقال چون زبان لال قاصر است، و قلم فرسوده قدم همچو جذراصم در وصول به منزل صعب هزاران کعب عاجز و منکر. همان به که از فیض روح القدس [۲۴۸پ] که بر مادحان آل رسول سیل است جرعه ای صرف رطوبت لسان و عذوبت بیان نماید و گلهای دعای دارای سکندرشان و خاقان سلیمان نشان را درین دشت بیاض آراید و به ذوارف دموع که نشان اجایت است ریاحین دعای پادشاه زمان را بانوک مژگان چهر پردازد و نسیم صبح نفسهای صادق اوراق ثنای خدیو جهان را بر شاخسار بیان تازه رو سازد، بیت:

آن شاه که آفتاب پیمانه اوست جمشید کمین خادم خم خانه اوست
چندانکه چراغ مهر پر تو فگن است فرمانده شش جهات پروانه اوست

مهر وسط السماء دولت و احتشام که از ولایت نیمروز تا حوالی شام مشرقین جهان و خافقین افق عیان را به ضرب شمشیر کفر سوزگیتی فروز از ظلمت شرک و طغیان پرداخته، و ممالك وسیع المسالك ایران را چون قلوب موحدان به نور ایمان روشن و مزین

ساخته. اگر باد صبا بساط سلیمانیش به جانب مشرق برد جنودمور
شمارهنودندای «یا ایها المل ادخلوا مساکنکم لایحطمنکم سلیمان و
جنوده» به ادا رسانند و اگر نسیم شمال شقّه علم کاویانیش به صوب
مغرب کشد نیزه گذاران «نصرت بالرعب مسیره شهر» وادی به وادی
و شهر به شهر تاتخوم مرز و بوم روم سروش «ان الملوك اذا دخلوا
قرية افسدوها و جعلوا اعزة اهلها اذلة و كذلك يفعلون» به گوش
ارباب هوش رسانند. نظم:

خسرو عادل که حصن ملک و دین شمشیر اوست
موج طوفان جوهر شمشیر عالم گیر اوست.
چون نژاد پاکش از ذریه شیر خدا است
عرصه میدان شیران جرگه نخجیر اوست

شاه خورشید افسر، ناهید ساغر، مشتری منظر، کیوان چاکر،
مریخ لشگر، عطارد دفتر، قمرسپر، هلال خنجر، صاحب السیف
القضیب و السنان الخضیب، والقذح المعلى و النصل المجلى،
السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان الى سبعة آباء و اجداد،
زیب افزای مسند خسروی شاه سلیمان الصفوی الموسوی خلدالله
ملکه و سلطانه ما تحركت السبع الشداد و استقرت الارض المهاد، و
افاض على العالمين عدله و بره و احسانه الى يوم ينادى المناد ليوم المعاد.
زهی شوکت جهانبانی و حشمت سلیمانی و فرالهی و آیین
پادشاهی که عطر جهانگیری از جعد پرچم رمح و سنانش در ایوان
کیوان پیچیده و بوی عرق فتنه و رزم از گریبان درع و خفتانش به
مشام بهرام رسیده. هر صبح و رواح که از تراکم ابدان و اشباح
عتبه علیای شاهی مطاف طوایف انام و مجمع ازدحام عساكر و اجناد
از فراق اتراک و اکراد و غلامان و قورچیان و قوشچیان و ریکایان و
تفنگچیان گردد، مضمون «وحشر لسلیمان جنوده من الجن والانس

والطیر فهم یوزغون» محسوس خلایق هفت اقلیم شود ، و هر شام و سحر که طنطنه طبول و زمزمه زمر و صیحه کرنا و ناله هندی دراز صفوف مرصوف نوبت زنان خلافت کبری در اطباق سموات پیچیدن گرفته صورنگ شادیانه خاکیان به مسماع افلاکیان رسد ، سرموعود «ان الارض یرثها من یشاء» [۲۶۹] من عباد» مشهود ملایک هفت آسمان گردد . عرصه ممالك از قانون بنده نوازش بزم عیش ورامش ، عقده حوایج از مفتاح جاده سازیش باب فتح و گشایش رشته زبان در شیرازه دیوان عدل و احسان نارسا ، سفره مکان با فراخی رزق راتبه خواران تنگ پهن . لشگر بی شمار به عدد ذرات هبای در قلم رو آفتاب جهانگیر جنود جرار به شماره نجوم سماوی در حوالی خرگاه بدر منیر سپاه مور شمار هرتن به تنهائی شیرشکری وهریک چون الف در شمار هزاری . نیزه داران به کثرت ذرات هوایی در خلل خطوط شعاعی مهر مشغول صف آرایی ، جبه پوشان باحل رخشان به حدت شرار در آتش قتال وجدال گرم رجز خوانی و خود نمایی . خصم قوی چون شیر قالی با خاک راه یکسان فتنه چون تصویر مخمل گرفتار خواب گران . معادن سیم و زر حاصل خود را به شبکه ثقبها سنجند تا نصاب مقدر در دارالضرب اعلی کم نیاید بحار در اداء گوهر و عنبر جداول قسمت از موج کشند تا خارج آنها به اخراج مقرر مساوی برآید . از سکه همایون سیم و زر چون گل و نسرين در بوته خندان و از خطبه میمون نجم و شجر به شکرانه شرافت چوب منبر سجده کنان ، از شرکت نقش خاتم جم نشسته ، و از نسبت اسم اعظم سلیمانی در مندل زنار کمر به تسخیر دیوان بسته . به روزگار رعیت پروریش مرغ دهقان ستیزه باشم باز کند و به استظهار ضعیف نوازش طامعه کبک و تیموسه گاورسه دیده باشد چشم سیاه . از گل عدلش خار را چه حد که بر

سر دیوان باغ و بوستان بر گل و ریحان رفعت جوید، و از بیم قهرش سنگ طفلان شوخ را چه قدرت به سمت شاخ میوه دار پوید. خوف تهمت زدگان و متقلبان از شحنة سیاستش چندان که اگر اتفاق افتد مغناطیس از همنشینی سوزن نیش خورد، و بیچاره را وصال کاخ خس در چشم افکند. بی گناهان را چه احتمال که خاری بر پا خلدیا غباری بر خاطر نشیند. شیشه اگر وقتی سنگ نمی بود در دور عدالتش خوف شکستن نمی کشید، و آهن اگر سنگدلی و بی رحمی نمیداشت بلایی بر سر سندان نازل نمیشد. قصه جان سوز برق به اعتقاد خرمن کاه که نه به باد دادن است و داستان پر شور گرگ در گوش بره افسانه خواب شیرین کردن. اگر صبح دم دم گرگ در چراگاه جدی و حمل سفید شود عجیب است، و اگر وقت شام تیغ خورشید به خون شفق گردد غریب. طفلان در مصاف شیر حرز ورق آهو به جای شمشیر حمایل سازند، و دیوان از طعن زنان حامله خود را در چار آئینه شیشه اندازند و در قلعه کوهسار پلنگ از عربده بره شیر مست مشوش است، و در چله خانه غار فلاخن مطروح شبانان کمند وحدت، گرگان ریاضت کش اگر به جستن دزد گریخته فرمان دهد آسمان در جاده کهکشان تفحص پی کند، و اگر به کشتن خصم روز برگشته حکم [۲۴۹ پ] فرماید مرگ رسیده پیش دستی نماید. استیلای قهرمان شوکت و استحکام شادروان دولت این ظل یزدان و خلیفه رحمان بیش از آنست که مبالغات منشیان در نظر عاقل به تحصیل حاصل آیل نگردد، و آنچه در این مقام از ورای حجاب الفاظ و عبارات فروغ چهره و رخسار بنماید نسبت به نفس امر و حقیقت معنی عدول از اشرف به ادنی نباشد. «ولیس الخبر والبيان كالمشاهدة والمعيان». بحمد الله تبارك و تعالی تربیت یافتگان این دولت عظمی که به مراتب بلند و مناصب ارجمند رسیده اند خط

بطلان ونسیان بر مآثر صنا دید ملوک طوایف کشیده اند. قامت
قابلیت هر که از جامه عنایتش به خلعت دارایی عباد و بلاد اختصاص
یافته کوکبه اسکندری از آئینه رخسارش ساطع و لامع است و تارک
عبودیت هر کس از خزانه موهبتش به افسر خانی سربلندی دید طنطنه
فغفوری و قیصری در طلیعه آثارش ظاهر و لایح است. در مقامی
که عطارد خامه دبیر به ذکر علو شانش ذروه گرایی میکند خیال
معارض جاه و جلال امراء عظامش برهان سلمیست که لاتناهی درجات
اقبالش بر حکیمان روزگار الزام میکند، و قیاس مدارج عالی
مقامش قیاس مسلمی که به طریق اولی اثبات مدعی و افاده مرام.
اکنون مناسب این سیاق توشیح صفحات و اوراق به ذکر جلال القاب
و مکارم اخلاق صاحب دولتی است که با سمت قرابت این دومان والا
بین الاقران به عزالهی ممتاز و منتخب است، و به شرف تربیت این
خاندان عزت و اعتلا به پرورده خاندان شاهی منعت و ملقب. در
نسب چون به یگانگی معروف، و در حسب چون عقل به فرزاندگی
موصوف. اهل سلاح به سپاهی گرایش مفتخر و مباحی، و ارباب فضل
با هنروریش محظی و سپاهی. تیغ بران قاطع در دفع مقدمه سپاه
خصوم گرز گران نقض فقرات متن دشمن مهزوم، نیزه خطی به
خون عدو خامه شنجرف فضل باب فتوحات، خامه واسطی رمح معنی
شکار غزالان خیالات. نظم:

برد رخ شاهدان سحر حلال غازه بند از رعاف کلك خیال
یسوان حمایتش رامصرع رنگین تیغ خونچکان و دریای
سغاوتش را رگ ابرینسان خامه گوهر افشان

ابکی واضحك خصمه و ولیه بالسيف والقم الضحوك والباکی
الدر و الدری خافا جوده فتحصنا بالبحر و الافلاك
آب گوهر نجات و بزرگ زادگی، سرمعنی فتوت و آزادگی،

در حق دشمن محض عدل، و از خطای دولت مایل به فضل، یعنی نواب قدسی القاب سپهر احتشام، ملک الامراء العظام ابوالمجاهدین کشف المرابطین، اجنه اصحاب السلاح، قبله ارباب الصلاح، حامی ثغور الایمان، ماهی شرور الطغیان، منظور عنایت الهی، پرورده خاندان شاهی، فهرست کمال نوع انسان، خان خانان صفی قلی خان بیگلر بیگی عظیم الشان محفوظه ایروان ابدالله اجلاله ملاح الجدیدان [۲۵۰ د] و تجدد الملوان که همت آسمان رفعتش دامن چو نابری نیشان به افاضه جود بر میان افراشته، و خاطر خجسته منش چون خورشید اعتدال توجه بر اصلاح هر نقص و اختلال گماشته. صاف دلان را گوهر معنی بی مدد نیشان موهبتش در عمان فکرت صورت نبندد، و خونا به نوشان رالعل مذاپ سخن در بدخشان طبیعت جز به تاثیر مهر تربیتش رخ نیفروزد. جبهه گشاده اش مرآت زبان گشودن طوطیان محبوب و چهره افروخته اش بهار غزل خواندن بلبلان تصویر و مکتوب است چنانکه من آشفته بیان که از بی زبانی کلیم آسا به دعای «رب اشرح لی صدری و احلل عقدہ من لسانی» مناجات میکردم و بطور مردم لال به زبان حال میگفتم نظم :

سوالی کن زمن امروز تا غوغا به شهر افتد

که اعجاز فلانی کرد گویا بی زبانی را

اکنون نی کلکم چون عصای موسی به ابطال سحر فسون گران افسانه ساز قد راست کرده، و نفس چون دم عیسی روح معنی جدید در پیکر لفظ بدیع دمیده، و پرنیان سخن که به سبب مساهله اهل صنعت به نقوش قالی مصور بود، به اشاره طرح آفرین تصرفاتش قلم کاری کارخانه غرایب نگار این خاکسار میگردد. والا با قلت بضاعت درین صنعت و پیش دستی اسلاف که اعلام اقلام در ممالک سخنوری افراخته، نقود معانی و تحف لطایف که در قلمرو وهم و

خیال سریع الوصول و سهل الحصول بوده بالفعل در خزاین کتب مبسوطه آن ملوک کلام مضبوط است، چنانکه در بزم و رزم منشور فضل و صاف در آل چنگیز به آل تمغا رسیده، وصیت ظفرنامه مولانای معظم همچو طنطنه تیموری در خاقین جهان پیچیده و صفوف کتابت هشت بهشت که از قبسات وحی منزل و فقرات نغز مسلسل چون سپاه روم که در حصار آتش و باره زنجیر تحصن جویند بنیان مرصوص کلام را به قواطع نصوص قرآن عدت و شوکت بخشیده، و عرض لشگر استاد که چون یکه تازان جلالی با اندک سیاهی سپاه ندای «الملك لمن غلب» تا کبیدای سیمای بلاغت برکشیده، و همچنین در تربیت بزم رامش و تمهید مبانی عیش و آرامش انجمن افروز محفل صاحب شعوری ملاظهوری منشور شاعری و طفرای منصب آذری را به مهرسلطان ابراهیم درورقهای عادل شاهی روزگار از پر طاوسان هند رنگین تر گرفته، سوختگانی که در طلب شعله ادراک افروخته خاطران مشرب پروانه دارند، از مطالعه گلزار ابراهیم سمندوار بر بستر گلهای آتشین فراغتها کرده اند، و تشنه لبانی که لذت آب حیوان در شراب افاضات صاف دلان روشن روان یابند از باده نوری ساقی نامه که زور شراب کهنه خم نشینان رواق اشراق دارد، آرایش دماغ کرده [۲۵۰ پ] از مواید فواید خلیل به لذتی برخوردارند که جز نعیم مقیم «فیها ماتشمیه الانفس و تلذالاعین» مزیدی بران متصور نیست. درین صورت ظاهر است که اگر نه سحاب مفضال همت و سماء مدرار تربیتش امداد میکرد تخم این اندیشه که در وادی «غیر ذی زرع» بی حاصلی از غبار خاطر در خاک نهان بود مبداء این خرمن والامقدار نمیشد، و نواة قابلیت و استعداد که درشتای افسردگیهای طبع از تقاضای نشو و نما ممنوع بود، مورق این حدایق ذات بهجت

نمی‌گشت ، و این فقیر حقیر که در معارك فصحاء راجل و در مصاقع بلغاء نازل منزله باقل است از خوف تهمت انتحال و طعنه خطا و غلط قدم اقدام برین نمط آشنا نمیکرد. لیکن چون رسم ابنای زمان است «باقل اسم رجل افرس مشهور فی العرب حتی صار ضرباً للمثل» که در توقیر اسلاف و گذشتگان زیاده از آنچه باید میکوشند و از فضایل همچشمان به قصد و عمد میپوشند، و تجاهر ازین معنی میورزند که ابواب فتوحات الهی به حکم «الطرق الی الله بعدد انفس الخلاق» بر روی همگنان گشاده، چون دیده منتظران جویای اهل سؤال است و کاسه دریوزه گدایان امکان که بر سواحل دریای رحمت ایزدی چون گوش ماهی ریخته بر نسیم «ان لربکم فی ایام دهرکم نفعات» دارند هر یک فراخور ظرف همت فیض پذیر موجه فضل و افضال. بلکه از تتبع آثار سلف [روشن] و معلوم است که همیشه دانشوران در حق معاصران حق را برکنار گذاشته همین نسبت در میان داشته‌اند. چنانکه سید مغفور امیر غیاث‌الدین منصور که از کبار فضلاء مشهور است همت عالی آن بزرگ در جمیع تصانیف بر تزییف نقود کامل عیار معدن حکم یونانی علامه دوانی مصروف و مقصور است. حتی اینکه در قسم حکمت اخلاق از کتاب جام جهان‌نما به اعمال قوه غضبی و ایقاد نائره لمبی کوشیده لواصع اشراق استاد را که به زعم خاطر آرایان صوامع ریاضت معنی صافش از کاس فوق‌الدنان خمکده افلاطون کیفیت مندترست و به چشم سرودسرایان صنم‌خانه صورت پیمانه لفظش از فنجان طلای گیتی‌افروز بر تارک رومی طلعت روزدل‌پسندتر، عرصه اعتراضات و مورد مطاعن ساخته، عبارات خورشید وضوح آن را که خود بخود چون آتش طور گرم «اننا الحق» زدن است به قصد اطفاء و ابطال در ثیاب اخلاق خود پیچیده و غافل است که

شعله عریان را به خرقة و پلاس پوشیدن خان و مان خود سوختن است و نور مهتاب را به درع کتان ردع فرمودن پرده خویش دریدن و جام بلور و کاسه فغفور را با پیاله ذهبی و اوانی طلای مغربی به جنگ انداختن خزانه خویش از صفایا و نفایس پرداختن. و هرگاه این طریق مذموم [۲۵۱ د] فی مابین علماء و اشراف مسلوك باشد برین قیاس شعراء و ظرفاء و سایرالناس به طریق اولی معذور. پس به ملاحظه عموم بلوی که «القضية اذا عمت طابت» مطاعن یاران عزیز را در مشرب تسلیم و رضا چون تلخی گلاب برخود گوارا ساخت، و نفس آسود، کسالت طلب را باین دو بیت متنبه و منتبه گردانید:

ذرینی انل مالا ینال من العلی
فصعب العلی فی الصعب والسهل فی السهل

تریدین لقیان المعالی رخیصة

و لابد دون الشهد من ابر النحل

و به عزم جزم بر اقتحام این میدان پر ازدحام اقدام گردد، بیت:

گریزد از صف هر که مرد غوغا نیست

کسی که کشته نشد از قبیله ما نیست

اگرچه زبان عجز بارفع صوت میگوید نظم:

بخود از بهر حسرت داد راهم ورنه معلوم است

که از دریاچه در آغوش گنجد موج دریا را

اما جواب صواب «مالا یدرك کله» مجال اهمال و امهال نمیدهد.

بنابراین شطری و انموذجی از خصایص این یگانه که چون

مرکز دائره فی مابین نقاط متقابله مظهر اعتدالات صفات متغایره

و مجمع کمالات امم متکاثره است، فراخور دریافت قاصر تحریر

و تسطیر می پذیرد. چنانکه این شوکت نامه مطبوع و این کارنامه

غیر مصنوع تبسم غنچه ایست از گلزار جمالش، و تجلی برقی است از مهچۀ رایت جلالش، اما برقی که در آفاق عالم چون صبح صادق به راستی علم است، و گلی که در هر شهر و دیار چون درست صحیح العیار عزیز و مکرم.

تمهید. پیشوایان حکمت بیانی و عیانی و دانایان معالم برهانی و معارف وجدانی بدانند که وحدت حقیقی که عبارت است از وحدت ذات واجب جل جلاله عین ذات و معرفت کنه آن از احاطۀ عقول و افهام اولوالبصائر متعالی است و وحدت عددی که هیچ فردی از افراد موجودات بدون آن در عالم وجود و شهود جلوه گر نتواند بود ظل وحدت حقیقیۀ واجب الوجود است، و به حسب اختلاف مشابَهت و مناسبت وحدتها و قرب و بعد آنها در وحدت حقیقی مراتب موجودات در شرف و کمال و ربط هریک به مبداء متعال جل شانه متفاوت است. پس شرف و کمال هر موجود در غلبۀ احکام سلطان وحدت بر سپاه کثرت است، و ظهور قهرمان فردیت بر خصماء و تضاد و اثنینیت. چنانکه فطن به سبب و مستی قَظ بصیر از بساط شکل کره سر «احسن الاشکال هو المستدیر» مشاهده میکند که به سبب این هیات وحدانی که از اختلاف زوایا و سطوح معرا و از اصطکاک جوانح و جنوب مبرا است، حرکت شوقیه آباء علویه سرانجام یافته و پرتو مشکوة «الله نور السموات والارض» از دیابق اجرام علویان بر شبستان طبایع سفلی تافته، و فیض الهیه به وساطۀ حرکات غیر متناهی که برزخی است بین المنقطع والدائم لایزال از عالی به سافل راشع است، و از خمخانۀ افلاک صہبای [۲۵۱ پ] نشأ حیات بر قوالب خموران مغیر علی الدوم واصل، چنانکه بعض اهل الله در تفسیر «خلق الانسان من صلصال کالفخار» گفته که علیت افلاک قالبهای خاک از کارخانۀ تکوین هیکل بشری همچو مدخلیت

چرخ است در کارخانه کوزه‌گری. پس معلوم است که شکل و هیاتی که صلاحیت این حرکات داشته باشد احسن اشکال و هیات خواهد بود. و همچنین مزاج که به رای اکثر حکماء بسیط و بر فرض ترکیب مایل و آیل به وحدت است، هرچند درین معنی تمام‌تر و به وحدت اعتدال حقیقی نزدیک‌تر باشد، مستعد فیضان صورتی اجمل و نفسی اکمل خواهد بود. و روح حیوانی که جهت و حدتش اتم از سایر اعضای انسان است، سبب تعلق و ارتباط نفوس ناطقه یادگارا بدان است.

هبطت اليك من المجل الرفع و رقاء ذات تعزز و تمتع
انفت و سكنت فلما وصلت الفت مجاورة الخراب البلقع
وصلت على كره اليك و ربما كرهت فراقك و هي ذات تفجع
و ازین سیاق است آنچه اشراقیین ملت اسلام یعنی عرفای صوفیه و اولیای عالی مقام، روح الله تعالی ارواحهم، در جمع کثرت و علو مرتبه جامعیت می‌فرمایند: اولاً در مراتب نفس ناطقه بشری که به اعتبار اختلافات و اختلاف اعتبارات نزد ایشان به اسامی مختلفه چون کلمه و روح و نفس و قلب و غیر آن موسوم است، می‌گویند که: که مرتبه اقلبیت یعنی تقلب آن جوهر مجرد بین الرب و المربوب او برزخی است آن میان روح که به صفای تجرد موصوف، و نفس که به کدورت تعلق معروف است، با آنکه در مبادی حال دون مرتبه روح است، بعد از استکمال اعتبار جامعیت جهت افاضه و استفاضه فوق آن مرتبه است «نشأت حقیقه باطن الانسان ملکا قویا ظاهر السلطان، ثم استوی فی عرض آدم ذاته مثل استواء العرش بالرحمن، فبدت حقیقه جسمه فی عینها، و بها انتهی ملک الوجود الثانی» و نیز در مراتب کلی است که به اصطلاح این طایفه به حضرات خمس مشهود است. می‌گویند: نسخه جامعه

انسان که فهرست خلق و امر و انمودج کاینات ملک و ملکوت است و جوهر علوی روح را از بدنه بدن مطیئه سفر از خود گذشتن حاصل است، و در پایان سیروسلوک به مقام فنای فی الله و بقاء باله واصل، از جهت این جامعیت و اطلاق که چون سایر حقایق در هیچ مرتبه محبوس نیست، قابل خلافت الهی است. و ایضا قول ایشان که غایت کمال هر صفتی آنست که با ضد خود معانق و موافق افتد. چنانچه از فراید عقود اسماء حسنی مثل «هوالاول والاخر والظاهر والباطن» جمال حال براهل باطن ظاهر میگردد، مآل آن احاطه و اشتمال [۲۵۲ر] وحدت برکثرت و ظهور اعتدال کثرت در وحدت است چنانکه هر یک مرآت شهود و نمود و آلت ملاحظه دیگری تواند بود. و بالجمله از بسط این مقال عرض شواهد و امثال معلوم شد که شرف و کمال در محسوسات و معقولات به سبب وحدتی است که ظهور آثار کثرت درو بوجه اعتدال باشد، و لازمه کلیتی که تفصیل اجزاء محکوم و مقهور غلبه حکم اجمال مثل حسن و ملاحظ و فصاحت و بلاغت و عدالت و حکمت و نعمات شریفه و ابعاد لذیذه و حظوظ مطبوعه و اشعار موزونه و فقرات ایقاعیه که همگی به توحید کثرتها و تألیف نسبتها آیل و راجع است و ازین جهت قلوب کاملان و نفوس جاهلان با جاذبه این مظاهر وحدت متزلزل الاقدام و متقالب المحط و المقام اند.

و انی احب اللحن حیث وجدته و للحن فی وجه الملاح مواقع
بیت :

که در هوس روی نکو آمیزم	که در سر زلف مشکبو آویزم
القصه زهرچه رنگ و بویی یابم	از حسن تو فی الحال درو آویزم
صار قلبی قابلا کل صورة	فمر عی لغز لان و دیرالرهبان
ادین بدین الحب انی توجهت	رکابیه ارسلت دینی و ایمانی
و چون لمیت این مطلب به دستیاری شواهد و دلایل نقاب	

حایل از چهره رخشان برافگند، آرایش کلام توصیف حسن بی شبه و عدیلش که مظهر اسم جمیل کمال مناسبت دارد، تا در آن ضمن دلیلی اظهر من الشمس برمحاسن اخلاق و صفات و تجلی ذات کثیر البرکاتش به فضایل ملکات تقریر یابد، و پرتو محاسن خلقی که از لوازم حسن خلقی است رفته، از مطلع اعتدال مزاج بر ساحات وضوح و ظهور تابد، و رابطه مودت و معنی چنانکه هست نزد اهل ظاهر استحکام گیرد، و سر «الظاهر عنوان الباطن» انکشاف تمام پذیرد. مصور ساخته، گلگونه «صبغة الله و من احسن من الله صبغة» بروجنات «نجعل له عینین و لسانا و شفقتین» آراسته، رنگهای روحی میپوشد، و چهره گشای صنعت که نور وجود الهی را به انصباع آثار کونی مصور ساخته، گلگونه «صبغة الله و من احسن من الله صبغة» بروجنات اشباح مکونات غیبی میکشد. سالها است که درین نگارخانه چین و کارخانه ابداع و تکوین طرحی بدین غرابت نریخته و رنگی بدین طراوت نیامیخته. الحمدلله که شورا به نو شان مشرب عذب وجد، و تفرج کنان گلشن راز وجود را، ندای عیش از شور عشق بی بهره نیست، و بهار عمر از جوش جنون خالی نه. دیده را جوش گل اشک، و چهره را فصل خزان رنگ است. سودای عشق را گرم بازاری چون رستخیز برپاست، و زنجیر جنون را سلسله جنبانی شورا نگیز پای برجا. نظم:

دورمجنون گذشت و نوبت ماست هرکسی پنج روز نوبت اوست
فقیهان کلافه دستار این حسن یوسفی را خریدار، حکیمان
الهی دان به میل طبیعی درین هندسی گرفتار. جوشن صبر خلوت
نشینان زخمی ترک تا ز صباحت غزال وحشت عزلت گزینان [۲۵۲پ]
فتراکی جولان ملاحظت، حرم جویان کوی حقیقت عاکفان کعبه دیدار،
مرحله پیمایان وادی طریقت مقیمان وقفه انتظار. ریاضت کشان
از رکوع کمان رو به محراب ابروانش ذوق چله نشینی و شوق مقام

قاب قوسین پندارند، تیزبینان از سرکوشی شمشیر و خنجر به راز
پنهان میانش متفطن شده، حدت فکر را تنگنای دقیق پدید آورند.
و لله در من قال، بیت:

داغ سودا نه همین بر سر مجنون جا داشت

سرنوشت همه کس مهر تو بر بالا داشت

عشق میخواست که رسوای دو عالم باشم

کرد خورشید تو را روشن و بر دلها داشت

کعبه جوی تو قدم از ره محنت نکشید

از دل آورد برون خاری اگر در پا داشت

مشرقی باده‌گساران همه بی‌هوش شدند

این چه میبود که اقبال تو در مینا داشت

چندانکه حسن مطلعش بیت الغزل زیباییست لطف کلامش

موج باده هوش رباییست هر قدر حسان صفتان از وصف حسنش

محاسن کلام اندوزند عندلیب طینتان از طور بیانش درس قوانین

منطق آموزند.

فصاحت لفظ در طراوت و تازگی و بلاغت و معنی او را

اصالت و گرانمایی. این يك شبی است که در طلب آشنایی با

گل رخسارش قطره میزند، و این دیگر گوهری که در مقام تفاخر

به عمان خاطر رخسارش نسبت میرساند. سنجیدن این مقوله گوهر

که در مصطفیٰ جوهریان لالی منشور بی‌شبه و مثال است کار هر کس

نیست، و قیمت کردن این جنس درر که در سفینه غواصان بحور شعری

عديم النظير هر تنگ مایه را دسترس نه. حکیم سخن در زبان آفرین

که صفی خود را در دبستان و علم آدم الاسماء لغت دان ملوک اشیاء

ساخته و در مکتب استکمال ذراری و اطفال روح قدسی و نفس کلی

که نفوس ناطقه انسانی اند به منصب خلیفگی برافروخت، و پاک

طینتان حمیده آداب و عالی فطرتان حاضر جواب که از روز «الست»

به الهم «بلی» منظور عنایت سابقه ازلی شده‌اند، هر یک فراخور دریافت فیض اقدس در عالم ملک و انجمن شهادت در نظرها و دلها معروف و مقبولند، و به قدر قبول تربیت «خلق الانسان علمه البیان» به طلاق لسان و عذوبت بیان مفطور و مجنون. نمی بینی که منشور «انا افسح» و طغرای «انا املح» در شان حبیب الله به حسب حقیقت و معنی یک نشانند، و این دوشان چون اسنان شانه در اصله «طیب العود» وحدت یکسان و یک شان. بهمین نسبت پیکر قدسی کلام را باصورت انسی هرمتکلم موافقت و محاکاتیتست و تجلی شئون کمال و صفات جمال هر ذات را بر باصره و سامعه نظارگیان مظاهر وحدت مشابیهتی و مساواتی. ولنعم ما قیل، نظم:

از تو هر چیز بشنوم نیکوست کل شی من الملیح ملیح

شعر:

خوانند بجام تیز هوشان حرفی ز لب تو می فروشان
بر یاد لب تو در صوامع زهاد زمانه باده نوشان
بشکست لب شکر فروشت بازار همه شکر فروشان
در سخن فهمی هنوز ارکان تشبیه در ذهن متکلم بلند نگشته
که وجه تشبیه چون طاق معلق چرخ در نظرش هم مثل مینماید، و
شاهد استعاره در مخیله قایل جامه بر اندام راست نکرده در خلوت
خاطرش بند قبا می گشاید. مطلبی که حیل و روان در لباس [۲۵۳]
جلوه دهند به اشاره چین ابروی از گریبان چاک عرصه پاره سر
برسوی بر آورد. و قضیه ای که ساده لوحان راست گفتار از اثباتش
عاجز آیند به مجرد زهرچشمی پریشان کلاهیمهای منکر چون دزد
سربه دنبالش گذارد. پشت گرمی جهانیان به نظر تربیت و احاطه
معدلتش بیش از آفتاب جهان تاب است، زیرا که نیر اعظم اگر چه

از حینی که به عزم پیلامیشی درکنار مراتع گاوگردون و چشمه سار خرچنگ قبه جوزا در شوامخ تل سپهر خضرا بر نور وجود و پرتو وصول آراید، صنوف عطایا و انواع گرمیها با عالمیان به ظهور آورده، جمهور نبات و حیوان را در معظم معموره عالم به غایت کمالی که وجهه حرکات طبیعی است مساعده نماید، ولیکن چون رایات شعاع به صوب قشلاق جدی وزمستان خانه بروج شتوی نهضت نماید، ربع جنوبی که مسامت حضيض و پای تخت آن خسرو سیارگان است از توارد و تصادم انوار در نزول و انعکاس و تراکم و تراخم اشعه سمت الراس که مستلزم افراط حرارت و جذب رطوبت است چون مستقر ملوک جابر که نشان «اذا دخلوا قرية افسدوها» در شان ایشان واقع شده، خراب و مغمور است، و ممالك بعيدة شمال از قلت التفات آن مربی کاینات به نظم ظلمت و استیلاي برودت افسرده و غیر معمور، برخلاف این دری سعد اکبر سماء ایالت که انظارش رافتش در چخور سعد علی الدوام بر قریب و بعید و ضعیف و قوی متساوی است، و ترقی هر صنف در نزدیک و دور چون ارتفاع نقاط و مدارات یومی از جوانب مدار اعظم متشابه و متوازی، و از برکات حرکاتش سکون و آسایش مساکین در افزایش است، و از نزول و ارتحال رایات اقبال به صوب ییلاق و قشلاق السنه و شفاه اقاوسی و ادانی لبریز ستایش و نیایش. حکمتش به تألیف قوای سماوی و ارضی طلسمی بسته که چار فصل به رشحات نیسان و ثمرات آبان و خرمی بهار درنگین خزان آراسته، باد بهار تا از برگ شکوفه درختان نهالی پر در حریم باغ نگستراند، ضعیفان سبزه نازک اندام را به پهلوی بخواباند؛ و نسیم صبا تافوایح مجمر گل‌های خار را به کافور صبح گاهی معتدل نسازد، از خوف زکام به مشام سحرخیزان نرساند. رودزنگی که به زنگ شویی

خاطر غرباً مامور است با آنکه متاع غم و جنس کدورت نایاب است، از خوف اعراض با کمال صافی در سیاهی تحصیل روسفیدی مینماید؛ و بحیره کوچکچه که به سقی مزارع و مراتع و تربیت بنات نبات متکفل است جان شیرین صرف عذوبت آب کرده تصور شوری را منافی حق نمک میشمارد. و گاه باشد که دورافتادگان را به خاطر خطور [۲۵۳ پ] کند که این کلمات از اغراق و سخن آراییی تضمین، و از فروغ مخیلات و موهومات تزیینی پذیرفته باشد، فاما از حال سکنه این دیار دلیلی آشکار بر صدق این مدعا اقامت میتوان کرد.

بر اصحاب خبرت و ارباب فطرت خصوصاً جمعی که به آذربایجان رسید باشند، یا مآثر شایعین این قوم را از کتب اهل سیر دیده و شنیده باشند، ظاهر است که بروفق حدیث نبوی «وردان الجفاء والقسوة فی الفدادین» احشامات این حدود نسبت سایر اویماقات سپاهی از سواد اعظم دورتر، و از مکارم اخلاق محروم ترند، و از عنفوان صبی و شباب محافظت اموال و اولاد و استرداد حقوق خود از فرق مخالفین و اگر ادوا و انتقام از آن طایفه پر جور و عناد در سرشت و نهاد این قوم جای گیر شده، و قتل و نهب و اسرو سبی را چون سایر معاملات شرعی متعارف و معمول میپندارند، و به مقتضای حکمتهای الهی چنانکه رئیس الحکماء شیخ ابوعلی سینا در نمط سابع اشاره فرموده که «الامور المکنه الوجود منها امور لایمکن ان یکون فاضلة فضیلتها الا و یکون بحیث یعرض منها شیء عند ازدحامات الحركات و مصادمات المتحركات» فراخور غیرت و شجاعت لابد عصبیت و سبعیت هم در جبلت ایشان مرکوز است، و ادمان شراب که رعایا و نصارای چخور سعد به تعهد جزیه و تجویز شرع در آن باب مرخصند، لیبب کثرت رجوع و آمد و شد و اتفاق معاشرت و خونخواهی در

عموم عوام سپاهی سرایت کرده ، پیر و جوان به مضمون «فان کان ممنوعاً علی دین احمد ، فخذها علی دین عیسی بن مریم» دقیقه‌ای از لوازم خون‌گرمی و مهربانی از حق هم‌دیگر فرو گذاشت نمی‌کند ، و از آن عقل علاوه جهالت اصل می‌گردد . وبا وجود چندین سبب قوی در شیوع فتنه و فساد از جار طبایع از شحنة سطوتش مرتبه ایست که الحمد لله درین مدت نه شری انگیزته و نه خونی ریخته شد که احتیاج به قصاص و مادون آن واقع شده باشد . هیئات چه می‌گویم شراب را با این همه زور چه حد که به افراط رطوبت نقش اطاعت و انقیاد از لوح و ا همه و قوای دماغی نائل گرداند ، یا خمار آشوب طلب را چه قدرت که در معموره بدن آثار غبار فتنه چون صداع و دوار آشکار تواند . به غیر ابر که به طرف گیری و حمایت می‌گساران مستظهر و مغرور است ، و سوای سیل عدیم الشعور که به سبب کدورت ذهن در عدم دریافت مثال و ترك امثال معذور است ، عربده و خروش از هیچ حریفی متصور نیست ، مگر ساز در پرده ای صدایی بلند کند ، یا آواز در پس دایره ای زور بر نفس آورده پا از مرکز اعتدال بالا نهد [۲۵۶د] بارها از بیان حکمت ترجمان استفاده این معنی شد که هم چنانکه طبیب حاذق در مقام علاج گاهی به مخدرات و سموم محتاج است ، حاکم عادل را احتیاج به مردم منحرف المزاج حاصل است ، تاحکم «قطع الحديد بالحديد» در مواقع ضرورت معطل و مهمل نماند . و الحق مدبر عدلش نفوس شدید را بر طبق حکمتی داعی برای جاد ایشان تواند کرد تا در مصالح نوع انسان کارهای صعب خطیر فرماید که اصحاب طبایع سلیمه از تحمل آن عاجز و قاصر آیند ، شعر :

از گل عدل تو در باغ جهان خاری نیست

یا اگر هست درو قوت آزاری نیست

زهر و تریاک درین حقه اثرها دارند

هرچه دیدیم درین حاشیه بی‌کاری نیست

چون ملکه راسخه عدالت من حیث الرتبة و الشرف پرشجاعت و عفت و حکمت مقدم است ، و بالطبع مؤخر چنانکه شیخ رئیس [ابو] علی بن سینا در خواتیم شفاء فرموده «رأس هذه الفضائل عفة و حكمة و شجاعة و مجموعها العدالة» به مقتضای الایم فالایم و صفت عدالت را به شأن حکومت و ایالت ایم و الصق دید ، لهذا به تقدیم آن کوشید . و الا شهرت نام نامیش در خلق و شجاعت و ملکه حماسه به مرتبه ایست که از کثرت ضرب المثل همچو اعلام است اندکی مانده که از غلبه و صفیت به خلع اهمیت رسد . سیف حدیدش که مصدوقه «انزلنا الحديد فيه باس شديد» است آینه ایست مجلاکه عروس فتح و ظفر خود را در آن مظهر به احسن صور آراید ، یا آبیست روشن که پیکر دشمن درو منکوس و سرنگون نماید . آب تیغش به حدی که سبزه چمن فولاد ریشه جوهر در دل آهن بند ساخته ، و عشقه جوهر بی جان سرو شمشیرش را از طراوت برگ نینداخته . سیف مسلولش مخدریست که صداع نخوت از مغز سرکشان بیرون کند ، و رمع مصقولش مفتخر که یرقان خصم جبان را از غازه موت احمر تبدیل به رنگی گلگون . شمشیر لعل فامش مصرع رنگین دیوان حمایت است که جزو ضرب از تقطیع صاحب اسباع برآید ، یا شاخ ارغوان حدیقه نصرت که اهل خلاف را چون بید و ازگون زیر دست نماید . پنجه رستمیش چون بیجن تیغ از چاه غلاف بیرون کشد ، قوت بازوی افراسیاب سپری شود ، و لوای سامیش هر جاشقه زر و زرین همچو خورشید منتشر سازد ، رایت خصم چون سایه بی اختیار نگویند . سرو علم با دونیزه ناهید پرچم که در فتح الباب خرگاهش ریشه در قصر برین ماهی دوانیده ، در نظر نکته دانان دقیقه یاب الفات تلایه «انا فتحنا» است که در سمت قدم به نون رسیده . علمهای فاع اللون به ریزه های زره پوشان جرار از قامات نرگس زرد بر فراز بنفشه لاجوردی و اغصان گلهای

رعنا بر فوق سنبل و جادی دلنشین تر، [۲۵۴ پ] و عرصه میدان
گیرودار از جوشن دماء اعداء و داغ حسرت خصماء از ساحت لاله زار
و منابت شقایق نعمان رنگین تر، کی به تنهایی از کثرت سپاه
مخالفان عنان کشد، زانکه قامتش را هر حلقه زره خاصیت صفیری
در کنار الف بخشد. تفنگک دوشاخه دارش همچو ذوالقرنین روبه
هر سوگند مستولی گردد، و نیزه آهنین کلاهش چون بهرام چوبین
هر جا قد برافرازد فیروز چنگک برآید. ترکش پهلویش به پهلوی
لشکر است آماده، و کتیبه ایست بر پشت هم داده. استظهارش به
سهم کردار بیش از مبارزان مقدم بیات وقاجار است. لمولفه:

یضاجعه فی ظلمة الحرب اسهم کجا رحیم فی البیات وقاجارا

تیرش ستاره ایست پر نور که جز در جنوب اعادی غروب ننماید،
و کمانش قوسی است مشهور که جز «سهم الموت خصماء» حادثه ای
نزاید. تیر از کمانش همچو آهی که پیران خمیده قامت گوشه گیر
از کیش اخلاص کشند، از جوشن چرخ رویین گذرد، و چون سهم
دعای چله نشینان که با سهم سعادت فیروزمندان هم سفر باشند،
به هدف مراد دو چار دو چار خورد. خدنگش مثقبی است که به الماس
پیکان در حجاره قلوب سنگ دلان گذر کرده، و تبرزین آغشته به خون
جگری که از سینه دلیران برآورده قطره پیکان سیماب گون چون
عرق در مشام زره سیال و رصاص مذاب مذاب گلوله تفنگ در دروع
اعادی به مثابه آب در غربال، در مقام اصلاح و ترمیم سلاح چون
مصاییح نیزه و شمشیر به روغن صیقل گری درخشیدن، و لمعات
انوار از ید بیضای ساعد بند وجیب جوشن در حس مشترک پیچیدن
گیرد. لذتی که محبوسان قید حواس از چراغان احساس کنند،
اضعاف آن را بوجه اتم استیناس کند، و از تماشای خود زراندود
فرحی و نشاطی که تهی مغزان به تسویل و هم و خیال در آرایش

کاسه سر به طلای محلول باده ناب قیاس کرده اند، بی شایبه التباس مشاهده و احساس . هر وقت که آسمان ادهم و اشهب میغ و سحاب را از عرق ریزی معاف سازد، وزمین بساط بسیط از صرح ممرد و برف و یخ پردازد، نشاید که مرکب گیتی نورد به میدان جولان نتازد، و هنگامه جرید و چوگان به شوارق رخسار مهر آثار گرم نسازد . گاهی که رخس سبك عنان برانگیزد جرگه سواران حیرانیست که از قصبات جرید به صفهای مژگان آراسته، و از غبار سمنند باد رفتارش به سرمه و توتیا پیراسته . حلقه نظارگیان حدقه ایست که قوام ضیا و جلا از آن نوردیده ارباب ذکادیده تماشایان افقی که جریدش چون مدبصر به اقصای آن رسیده ، مرکبش گاه رفتن با خروج شعاع هم سفر [۲۵۵ د] و هنگام بازگشت با سرعت انطباع هم سبق . گویا معنی سرعت به جسم شده یا باد صرصر ملون گشته، یا غزال خیال اسرع حرکات در عقال تعینات ذهنی مقید صورت است، یا طور خرام فلك اعظم در اندیشه رصد بند ابعاد محفوف شکل و هیأت به وصفش روانی در مداد و شتابزدگی در قلم و رقم چندان سرایت نکرده که وحشی خامه با سایه خویش انسی گیرد، یا مرکب حرف به نشست قلم گران رکاب گردد . بلکه هر چند توسن ارقام نیز لگام را نقطه بر سر زنی از کمند نشان مسطر بیرون جسته، چون فیء زوال از حیز خویش در فکر انتقال است، و اباطح مابین السطور براعتاق مطایای اقلام باحدی شوق انگیز صریر و سیال . اگر نه وصف قرار و آرام فارس در خانه زین و تملك اعنة مرکبان سرکش در غایت استیلاء و تمکین مکنون خاطر كلك بیان میبود ، عطف عنان آن توسن واسع الجری ازین میدان بی پایان مقدور بازوی قدرت و توان نخواهست بود .

لهذا مجملی از فروسیت آن شمسوار آفاق و ملکه راسخه در

حرکات شاق چون باختن چوگان و انداختن قیاق که علاوه حسانت فرموده اند مناسب نمود. مقرر است که اسباب نجدت و جلادت به ملاحظه حکم گوناگون در مسابقه گوی و چوگان مبادرت و مسابقت نمایند، زیرا که صفحه مشق شجاعت یعنی عرصه سبق و رمایت را گوی غلطان نقطه امتحان است که قوت و ضعف قلمهای چارپایان جز به وسیله آن چنانچه باید به درجه عیان نرسد، و در دبستان تعلیم جنایب و تمرین مراکب همزه مفتوحه چوگان نخستین حرف ابجد مبتدیان است که بی معرفت آن سبق سبق ستوران نشود، و همچنین ملکه ملکه فارسیست فرسان برق عنان در سعه میدان مصاف چون سایر اوصاف نقش سریست مکتوم و چایکیهای مردان کاری بی مزاحمت اقران و مصادمت اجسام و ابدان که محل احوال و اخطار است امری غیر معلوم. بلکه درین سلسله ارباب کمال را به جهت حفظ درجه کامله و اصحاب نقص را به قصد تحصیل این ملکه فاضله ممارست بران امر ضرور است، تا در حین تراکم اعنه و تشابک اسنه چون مرغ وحشی از فرط اضطراب دام بلا را بر خویش مسدود، و راه نجات را از پیش مسدود نسازند. لاجرم به ملاحظه این غایات و فواید میل خاطر خورشید ذیل بدین گونه سبق سابق و زاید است، و در مقام تحریر رجال و تحریض ابطال به نیل فضیلت جهاد و قتال التفاتش به نوازش گوی ایمانیست بر آنکه مردان را سرمباهات به فلك بودن موقوف سربازیست، و در برداشت چوگان اشارتی بر آنکه دست پیش گردن کشان موجب علوشان و سرافرازی.

پای بر عرش نهد هر که ز سر میگذرد
رشته چون بی گره افتد ز گهر میگذرد

[۲۵۵ پ] .

جگر شیر نداری سفر عشق مکن
 سبزه تیغ درین ره ز کمر میگذرد
 عارفان از سخن سرد پریشان نشوند
 عمر گل در قدم باد سحر میگذرد .

الحق ید طولایی که در فنون سپاهی‌گری دارد از براعت
 استهلال چو گانش در دیباچه میدان معلوم است، وفصاحت لسان
 شمشیر و بلاغت فقرت نیزه وسجعات تیرخوش صفیر که در فصول
 وابواب چندین کتاب نگنجد از سلامت گوی غلطان در فاتحه سواری
 مفهوم . وهم چنانکه خورشید تابان هر صبح وشام که بر مرکب کوه
 نشیند گوی زمین را به تصرف آورده نوبت به سایر سیارات نمیدهد،
 مشاهیر این عصر وزمان را دست به درازی چوگان امل به ربودن
 گوی سبقت در میدان جلادت نمیرسد. گوی سریع السیر ترگویی آب
 سیل است در امتداد میدان بی قرار وشتابان، یا مرکز حوامل خمسۀ
 متحیره بر فراز مرکز عالم دایر و سرگردان، نی جرم آفتاب است
 در ظلمات گرد و غبار از همه سمت طالع وغارب، یا کره‌ای از جواهر
 سیماب است در هوای طلای خورشید سراسیمه ومضطرب. صوفی
 صفتی است که نحیر وحدت از نقطۀ مرکز در دل خود یافته، لاجرم
 در چرخ و وجد بی اختیار است، یا حکیم فطرتی که به رابطه بساط
 شکل تشبه به مبادی عالیه جسته چون افلاك متحرك و بی قرار .
 در وقت صعود کبوتریست که پیغام بوسۀ چوگان هلال سان به سبب
 زنخدان زهره رساند، وهنگام نزول بیضه ایست که از آشیانه
 نسر طایر در افتاده ثقلش به جانب مرکز کشاند. بسکه درین میدان
 گوی مراد از شرکاء و اقراں ر بوده ، فوارس لفظ به ذوق تماشا
 مثنی وثلاث بر مراکب متعالی مترادف روی به میدان ظهور
 نهاده‌اند، چنانچه رسم خط به تحريك چوگان خامه و اداره گوی
 نقطه شکل افتاده است.

وقت آنست که قلم ناصیه از سجود این میدان گردآلود برداشته، در هوای تیر قیاق نفسی تازه استنشاق نماید. علو همتش چون از جنگ تهمی مغزان ابا دارد به جای کدوی خشک جام تر ریزی بر تارک چوپ قیان میگذارد. و اگر نه بهر زدن آن سنج نواسنج تجدید میساخت در اندک وقتی به هیات عظم مصفاتی شبکه دماغ آن شاخص چوب پیشه و از سایه آن کفچه مثقوب و عمود منصوب صورت کفگیر بر صفحه خاک چون شکل ثریا رسم میگشت. و اگر به جای تخمار تیر پیکان دار میبود تراکم سهام چون عرجون خرما بر تارک نخله قیاق چتر میبست. و هم چنانکه مشهور و مقرر است که حالات قلب به سایر اعضاء سرایت و ظاهر هرکس از حال باطن حکایت کند، اعتصامی که درین حال از صمیم قلب به اسم بزرگ الله دارد، حروف این کلمه علیا و مواد این گوهر یکتا نظم اسمای حسنی از سروقامت الف سنان و لامین توامین عنان، وهای دوچشم کمان کشیده بر دیده اصحاب اذواق و مواجید [۲۵۶ د] آشکار و پدید میگردد. حق تعالی این شعله فروزان معارک جهاد و انجمن آرای معسگر جیوش و اجناد را از عروض و لحوق عین الکمال نگه دار باد، به محمد وآله الامجاد.

شعر :

تاهست جهان خنک فلک رام تو باد آفات زبان دور ز ایام تو باد
هر چیز که از عالم بالا طلبی مانند همافتاده در دام تو باد
چون در آیین شهریاری و قوانین سپهداری شرط است که از
تمادی روزگار عیش و سرور و توالی ایام شادکامی و حضور خاطر
پرنور از اندیشه خصم غیور نپردازند، و دیده آگاهی و شعور
آلوده خواب غفلت و غرور نسازند، بلکه هرچند فتنه شوخ چشم
را در خواب شیرین یابند از شورش دهر متقلب و زهر چشم زمانه

متقلب یاد کنند، و در کساد بازار جنگ و جهاد به چشم خریداری تفحص احوال عساکر و اجناد متقلد حکومت و ریاست و متامل در حکمت سیاست نپسندد که جنود و جیوش ملکه شجاعت و حماسه فراموش کنند، و با شاهد آسودگی و فراغت دست در آغوش. بنابراین مدبران حکمت شعار و مجردان معنی شکار که جوارح قوای غضبی و شهوانی را به طماقه اغماض عین از لذات جسمانی رام کرده اند، و در میرشکاری نفوس ناطقه و اصطیاد علوم صادقه راحت و تن آسایی بر خود حرام کرده اند، قوشچی گری و صیدافگنی مشق سپاهی گری و صف شکنی دانسته اند، و ذات خورشید بر کاتش با آنکه رقت قلب سلیم به لطف قوام سلسبیل و تسنیم رسانیده، و به ملاحظه این حکمت که اشبال اجناد شیرشکار و صافنات جباد باد رفتار، چون ابر و برق از ملکه قطره زدن گرم دویدن باز نمانند، در ایام امکان صید، هرگاه از مشاغل دولت و مهمات ایالت فراغت یابند، در طلب صید میشتابند، خاصه در دو فصل: یکی در ایامی که مهر نیر چون چرخ آهوگر با شاخهای حمل ترکتازی کند، و شفق بر نشیمن آفتاب چون قزلقوش با جلقوی ثریا بازی. دیگر اوقاتی که طبل باز آفتاب قرین طبله غراب شود، و برج میزان شبیه به خانه زین نواب سپهر رکاب. این دو موسم بر جوارح صید اوان ریحان بهار و زمان نوغان شکار است، و باقی مرغان را ایام برگ ریزان پروبال و از صدمات چرخ و شاهین هنگام عواصف خزان روز شکار. که چون آفتاب قوس ترکش بسته سوار شود، جوزا کلاه جباری از سر افکنده کمر به سگبانی کلب یمانی بندد، و در هنگام شیرافگنی که شمشیر اسدی از نیام کشد برج شیر آفتاب راخانه و بال گردد، اگر شاهین بر عقاب اندازد عقاب فلك چون بهله قالب تهی سازد، و اگر لطمه بال بحری غراب را غرقه طوفان

بلا کند غراب سپهر در گرداب حیرت و اضطراب [۲۵۶ پ] چون طلبه سرگردان ماند. در شکار کلنگ که دائره جرگه چون افق حسی فرسنگ فرسنگ است، از وقتی که آق سنقر صبح از وکر «مطلع الفجر» به صید قراقوش ظلمت بال گشاید، و نجوم فلك دولابی چون گونه مرغابی از طلوع شهباز مهر غوطه در نیل سپهر زند، تا زمانی که شفق چون باز سرخ و شاهین آل بر نشیمن آفتاب نشینند، خورشیدوار به سیاحت صحاری و جبال اشتغال دارد. حتی اینکه غذای نهار و غذای خیل و حشم بی شمار را اشران قوش و جمازه های مخمل پوش بردوش گرفته، چون بختیان سحاب ثقال که از حمره و صفره بکور و آصال جلپهای رنگین پوشیده، ماده یاران و اسباب معیشت نوع انسان را متحمل شوند، و در زیر بار گران نعم بی گران قطره میزنند، و مؤنت ارزاق آن خلق کثیر را چون غیث غزیر بر نطع کوه و بساط بسیط هامون منتشر ساخته، آنچه از طعمه شیران پیکار حاصل آید خونبهای جانوران شکار است که به باقی مانده ایشان میدهند. نوجوانان بیات و قاجار و پهلوانان شیرحمه پیل ثبات به برکات نفس شریف چندان شیرگیر حرکات عنیف شده اند که از صباح تا رواح در آجام و نیستانها که آب و گل از پرچم رماح میگذرد غوطه ور گشته، ابدان و اشباح ایشان تمثال و تذکار «خلق الانسان من صلصال کالفخار» میگردد و در کومک چرخ و شاهین گرفتن کلنگ و عقار جریان مراکب باد رفتار بر آبهای خطیر و سیلپهای بهار از سر «وله الجوار المنشآت فی البحر کالاعلام» اعلام و اظهار میکند. چرخهای بلند پرواز و شاهینهای ابخاز به سرعتی که نور نظر تا خط شعاعی را مرسوار به دنبالشان نیندازند به اوج پرواز بالشان نتواند رسید، شپهر آن جوارح چون بوارج ذرات ابر کومه درنا را در

جو هوا پریشان میکند، و صفحه خاك را چون صیدگاه طغرل از پروبال شکسته و مرغان صید گشته بر زمین نقش بسته کاغد عکس و ابری و افشان. با آنکه صید و شکار به لهُو و لعب مشوب است، و در جنب مطالب اهم غیر مرغوب و مطلوب به مجرد التفات ظاهر درین فن هم چندان ماهرند که از بدو فطرت قوش بی تجربه و امتحان مزیت و رجحان هریک را میداند. خرد سالان هر صف که از قماط بیضه و مهد آشیان برآیند و در عرضگاه نگهش دیده بکشایند، حلقه چشم هریک چون حدقه عینک دوربین آلت ملاحظه منتهای کمالش میتواند شد، و شکل مغلاب چون شظیة نسرين اصطربلاب دلیل غایت ارتفاع پرواز و قوت بالش. [۲۵۷ د] روز اول که از شصت صیاد به دست افتاد، هرچه قابل برداشت باشد به غلامی میخرد، و آنچه از شمایل حدت و سیمای حلاوت عادی باشد آزاد میکند. نجیب زادگان چرخ و شاهین را که در مکتب «علمتهم من الجوارح مکلبین» به دانایان طریق و آیین گیرندگی سپارند، و در خدمت طلبه باولچیان به تکرار درس گرفت و گیر گذارند، همچو کارد و خنجر که از بیضه فولاد جوهردار برآیند، روزشکار جوهر ذاتی را آشکار مینمایند. و قاعده‌ای که در سایر سرکارات معمول و مسلوك است که قوش را در موسوم شکار هر سال يك بار نمك میدهند، و قسمی میچشانند که اگر نگیرد نمکش بگیرد، در قوش‌خانه این شیرشکار طریق مذکور مهجور و متروك است. جوارح این کارخانه به هیچ قسم قسم را گیرنده‌تر از خود باور نمیدارند. میرشکاران هم این گرفت و گیر را دون مرتبه قوش‌چی‌گری می‌شمارند. و دلیری قوشها به حدی است که اگر پرده‌پوشی طماقه نباشد بر سر هر صید خون دیگر کنند و قباق و بیجاق را چون کارد

و خنجر به خون یکدیگر تر سازند. باشه خیره سر از بنه‌گاه ترلان
کبک و تیمو به اسیری میبرد که خانه زاد تو نیستند، و جوژه گمنام
که نسبت به شاهین ابخاز میرساند صیدگاه قاز را در حوزه تصرف
دارد که بزرگان آل تو از کیستند. سرعت پرواز چندانکه صدای
زنگله بعد از گرفتن قوش هم آواز طپیدن دل‌های کبک و تیمو
به گوش رسد، و قوت بال طیقون چنانکه اگر هوا گیرد به جناح
ماه اشتباه شود. نظم:

بتان ز رنگ حنا جمله بهله در دستند

مگر به سینه بازت نگار می‌بستند

رهی سعادت آزادگان که روز نخست

اسیر دام توگشتند و از بلا رستند

به ترکش تو مگر تیرها عقابانند

که باز بر کمر کوه لعل پیوستند

عقاب تیر ترا طعمه باد جان عدو

غراب و نسر برا و کار چرخ تا هستند

ترا بقای ابد باد زانکه خلق جهان

به دولت تو ز چنگال رنجها رستند

امهات و اصول مکارم اخلاق که عبارت است از حکمت و شجاعت

و سخاوت و عفت به همین ترتیب بعضی را بر بعضی تفضیل و

مزیت است، اما علوشان حکمت و رجحان او بر ثلاثه باقیه از آنست

که تقرب عبد به جناب اقدس الهی و ترتب اجر بر امثال او امر

و نواهی و ظهور آثار خیر از حسنات اخلاق و خصال در موطن

غیب و مثال بالتمام موقوف است بر تکمیل دین و تحصیل یقین و

تصحیح اعتقاد در امر مبدء و معاد و انسلاخ از رداء ردی تقلید و

تدثر به شعار اجتهاد، و این محض حکمت ایمانیان است و نص

«ومن یؤتی الحکمه فقد اوتی خیرا کثیرا» ناظر بران است. و بعد از تهذیب قوت نظریه و صرف همت به تعدیل قوای فعلیه عملیه کسب ملکه شجاعت [۲۵۷ پ] از بقیه اعتدالات خلقیه اشق و احمز و مرتبه آن اعلی و اعز است. زیرا که شجاع هرگاه بذل نفس و هدم بدن را به حکم شرع یا مدح عقل سهل انگارد، و مرگ ستوده را بر حیات نکوهیده بیموده راجح شمارد، صرف مال در فص مستلذات چون مطاعم و مشارب و مناکح در نظر همتش به طریق اولی خفیف القدر و قلیل الخطر خواهد بود، پس غالباً آنکه به سخاوت و عفت هم متحلی باشد. والا استعداد تام و قوه قریب به فعل را مانع نتوان شد، به خلاف عکس که ملکه بذل نفس برسخی و عفیف آسان نبوده، و اگر شجاعت به کسب ممکن باشد جز به تجسم کسب جدید حاصل نشود. شعر:

نه هرکه چهره برافروخت دلبری داند

نه هرکه آینه سازد سکندری داند

و علوشان حکمت و شجاعت و رجحان این دو خصلت که پرتوی از علم و قدرت حکیم قدیر «جلشانه» اند از لفظ آب دار و معنی استوار «اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله والیوم الاخر و جاهد فی سبیلہ لایستون» بر مستکشفان دقایق اسرار تنزیل و مستنقشان رواشح امطار تاویل ظاهر است، که متاعب بدنی و نفقات برجمعی را که به درجه اذعان ایمانی و یقین برهانی نرسیده بوده اند طرف نسبت با تصدیق به مبدء و معاد و احراز فضیله جهاد نشمرده به طریق استفهام انکار کرده اند. و اما تفضیل شجاعت بر عفت از آنکه عفت عبارت است از کف نفس و قنوع به امور مشروع و رفض لذتهای مذموم ممنوع، و این امری است

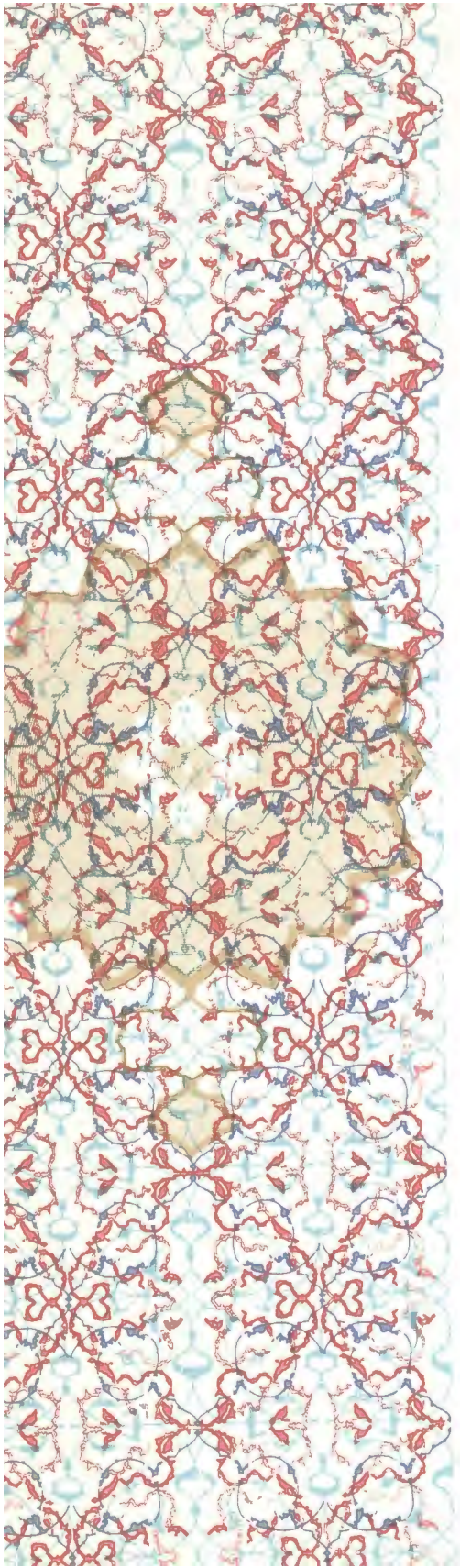
عدمی، وفائده آن غیر متعدی. وسخاوت که بذل مال و زخارف است در مصارف ستوده و مخارج محموده فضیلتی است وجودی، و نفع آن به غیر واصل و متعدی. و سخی اگر عقیف نباشد متابعت هوا و ارتکاب او به قبایح در مطاعم و مشارب و مناکح به همم عالیّه درویشان و دعای ظهر الغیب ایشان و صدقات و صلّه ارحام و سعی در حوایج ارامل و ایتم منجبر تواند شد. و عموم مفهوم از جمع محلی به لام تعریف از حدیث «الجنة دارالاسخياء» به شمول و رسایی این تشریف بر سراپای کریمان و آزادگان رسان است. برخلاف عقیف یحتمل که در اکثر خیرات و نفقات ناسی و ساهی است، و در اغلب مواد از خوف زوال مال تارك لذات و ملاهی است، نه از راه امتثال نواهی و انقیاد احکام الهی «قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضلّ سعیمهم فی الحیاة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا». و بعد از آنکه ملکات اربعه در نفس کاملی استقرار یابد مجموع مرکب باحاله بسیطه خامسه را عدالت و حکمت گویند [۲۵۸ ر] و آن غیر حکمت نظریه است بلکه سرمایه بهجت ابدیه و سعادت سرمدیه.

الحمد لله تعالی و تقدس که جناب مستطاب خانی خدایگانی ابدالله
اجلاله الی یوم الحساب نفس قدسی انتساب را به عمده کمالات
انسانی بلکه به درجه عقول نورانی ترقی فرموده اند، و در عقاید
دینی و معارف یقینی لوحه بیضای فطره الله به علم راسخ در توحید
خدا و تصدیق نبی و ائمه هدی و ولای پادشاه زمان رواج و رونق
داده، و چون ورق خالص که از سکه ملوک اثنی عشریه و سلاطین
سلیمان تمکین صفویه خلد الله ملکهم به نقوش حقّه غیر منفکه درست
شود حق یقین را صورت نفس قدسی ساخته اند، و در احتساب
شریعت غراء بر موجب «بعثت لاتمم مکارم الاخلاق» تقلد آن از

تقلید مشائین و حکماء اشراق مغنی است، و تابع آن از تتبع آثار فلاسفه در سیاست بدنی و منزلی و حفظ نظام جمعی مستغنی است. قامت بلند همت را به اقامه حدود و اطاعت امر «فاستقم کما امرت» برافراخته، بارقه شمشیر شجاعتش چون تیغه خورشید جهانگیر در دیده معیوب مخالفان بی بصیرت و کوتاه نظران خفاش سرخلیده، و آوازه فیض غمام سخا و انعام و انهمار انهار خیرات و سیلان چشمه ساران مبراتش بر موازات رود ارس و فرات از دیار ارمنیه و آذربایجان به اقصی بلاد عالم از عرب و عجم رسیده، و در پاکی سیرت و طهارت ذیل عفت و حفظ عرض رعایا و زیردستان و حیاء و وفاء باکافه مسلمانان و بت پرستان چنانکه خامه تحریر انگشت شهادت افراشته و شاهد عدلین از دو زبان متفق الکلمه به گواهی باز داشته علی رؤس الاشهاد در مجامع راستان اصابع میگوید:

فلولم تمس الارض ظاهر ذیله لماصح عندی رخصه فی التیمم
وفی الحقیقه در تحقق معنی شرعی و تخلق به عفت عرفی شک
و شبهه ارباب غرض منتفی است، و معنی که اخلاقیین را بران
اصطلاح است قاذحش در قدمهای راح است و آن هم به طریقی
که اگر نه انگار شرعی بودی در نظر عقل مستحسن نمودی، چه
جای آنکه به حدادمان و اصرار رسد، یا موجب ضرر و ضرار شود.





شوکت نامہ

برزامحمد رحیمای، وزیر ایروان

« ۲ »

از

محمد تقی دانش پژوه

شوکت نامه

میرزا محمد رحیمای ، وزیر ایروان

اگرچه این عذراء خانواده تان چون خراباتیان بدنام و بی باک است، اما در تهور و مردانگی طاق، و در سخاپیشگی مشهور آفاق است. رندی است لا ابالی و کاسه سرنگون، و فراخ مشربی با هفتاد و دو ملت سازگار و گرم خون، فلسفی مذهبی است در یونان خم جانشین فلاطون کرده، و صوفی مشربی است در حلقه ذکر دهان مینا نعره خروش برآورده، لاجرم به وسیله این صفات که در ابنای [۲۵۸ پ] زمان نایاب و مفقود است، و اگر یافت شود نادر و عزیز الوجود، دلبر باده را در مزاجها دخیلی است و در دلها موقفی و محلی. درین زمانه رفیقی که خالی از ظل است

صراحی می ناب و سفینه غزل است

لهذا میل کلی به صحبت کتاب و هم گاهی به ترتیب دماغ به کاسات شراب میکنند، و از سقف و جدار بزم سرور و عشرت کده حضور هم روزنهای علوم به اقتباس انوار حقیقت فتح نموده، و هم دریچهای مشرف بر تفرج باغ و بهار طبیعت گشوده، مجلس خلوتش چندی به فیض عام عالم معنی بهجت سرای ملا اعلی است، و گاهی از پرتو سمیل صبا و شعاع باده صورت آرانگارخانه چین

و نزهت‌گاه کسب هوا. هنگام جمعیت حواس و جمعیت خواص
 برخی از سخنان علماء دین و اصحاب کشف و یقین که شناسندگان
 نجوم هدایت و راصدان شمس و اقمار نبوت و ولایتند در حکومت
 سموات عالم جان تفکر و تدبیر نماید. و چندی به اسمار و تواریخ
 نقله آثار دیده اعتبار برتقایب ادوار سپهر دوار و مجازات ابرار
 و اشرار گشاید، و از رحیق اخبار که خالص تجارب روزگار و
 چگیده اقلام فضلالی براعت شعاراست مغز خود را به کیفیت هوشمندی
 و نشأ آگاهی ترطیب و پرورش فرماید. و گاهی به اشعار و مثنویات
 شعرای نامدار که باده صاف معنی را در قدحهای بلورالفاظ آب‌دار
 و پیمانهای موزون صحیح العیار پیمایند کاشانه خیال را به فروغ
 مینا و جام آراید، و قفل‌های مخزن اسرار و مشکلات خمسه را به
 زور سرپنجه حواس باطنی گشاید. و شعر مغلق با مفاتح غیب فکر
 و خیالش قفلی است شکسته، و معمای مشکل طلسمی است به نامش
 بسته. حافظ ابرو به صریح عبارت یا به ایراد اشارت حرفی نگفته
 که طبع باریک بینش مو به مو نکاویده باشد، و در نگارستان که
 مجمع نوادر امور و لب التاریخ سنین و شهر است صورت غریبی
 مرقوم نیست که به محو و اثبات کلکش پرداز ندیده باشد. سکه
 قبولش در سخنان درست مورخان مروج الذهب مذهب است، و منتظم
 کلامش گزیده طبقات اهل کمال و ارباب طلب، مجالس النفایس
 افاداتش به تذکره فتوح جهان‌گشای آل علی فردوس التواریخ
 خسرو، و واسط التالیف صحبت مرآت الجنان خلوتش در تدابیر
 قوام الملکی مطلع السعدین ملت بیضای مرتضوی و دولت عالم‌آرای
 ملوک صفوی. محاسن اوصاف و معالی آثارش که تاج المآثر بزرگان
 روزگار است نه‌چندان مشهور است که وصاف [۲۵۹] کمالاتش
 به شاهی و یمینی محتاج باشد. بلکه معالی هم نواب معدلت شیم

تا حال که سنین ایالت به هشت سال رسید، هشت بهشتی از صفحات لیل و نهار تدوین نکرده که من بعد ظفرنامه دیگران در مسالك و ممالك آفاق منتشر شود. و شاید که در مجالس خلوت از جلوة نقطه وحدت در ادوار و اطوار حروف و کلمات میل طبع هنرور به مشق نستعلیق گراید، و صفحه کاغذ حنائی را به هیاکل خطوط اسلیمی مانند نگارخانه چین در غایت زیب و تزیین آراید. خط نستعلیقش تعلیق زلف بتان و خط یاقوت لبهای خوبان را نسخ، و سودای دل دادن عاشقان بی تاب را به شکسته زلف پرتاب محبوبان فسخ کرده. نزاکت قلم نستعلیق به مثابه ای که از لیه فرسوده حریر و دارایی توان یافت. استخوان بندی رقم شکسته به حدی که در مداد خاصیت مومیایی توان یافت. در نظر صیرفیان اوراق و قطعه شناسان آفاق که پاره های کاغذ را به سکه خط چون درست مغربی رایج شمارند، محقق و مسلمی است که چون خط یاقوت توقیعی بر صفحات رقاع لیل و نهار از هیچ کس یادگار نمانده بود، و رواشح اقلام استادان قدیم چون ریحان به نفیسی اوسبزه ای دردشت بیاض کاغذ نماند. اما نستعلیق میر عماد که چون گل دور و در ضعف و قوت به کمال رعنائی رسیده رقم نسخ بران دستهای ریحان کشیده، چنانچه درین دور ثلثی از قدر و قیمت آن خطوط باقی و برقرار نیست و با حسن یوسف نستعلیق کلافهای رقاع و تعلیق را رواجی درین بازارنی. هنروران این عصر که در شناسایی و دریافت حسن خط مبصرند بارها در تماشای خطش به اشتباه تحسین میر کرده اند، و بعد از انتباه انصاف داده اند که با کثرت مشاغل و عدم استمرار مشق درین خط دستی دارد که جز یدالله مافوقش متصور نیست. شعر:

خورشید به خود خط شعاعی پیچید تا قابل لیه دواتش باشد

گاهی که انامل فیاض به گرفتن قلم غنچه سازد و خامه به شکوفه پنج برگت ناخن چون عصای نرگس گل کند ریحان سوخته مشق جلی بنفشه سربه زیر افکنده شرم خفی گردد، لاله داغدار خالی که از نقطه امتحان بر عذار کاغذ الوان دماند، و غنچه درخار خار قطعه ابری که قطر گلاب به دواتش چکاند، سرواز قلمش سر خط آزادی خواهد، و شمع از دوده مدادش به زیرکی دودمان خود را به سجل رساند. اگر نام میرعلی به قلم خفی نویسد، بسکه برخود بیابد جلی شود، و اگر قطعه جلی میرعماد در جزودان مشقی گذارد از عرق انفعال بکاهد تا در نظر خفی نماید. خط طبایح اگر به پختگی خواهد که در خلوت [۲۵۹ پ] قبول دلها راه یابد خامه ابن بواب چون عصای دربان مانع داعیه خامش شود. حرفی که از قلمش ریزد نور نظر که ابن مقلة وقت است خط شعاعی را چون خلعت استاد به دورش تحریر کرده از مردم دیده سپند سوزاند،

بیت :

تو به خامه مشکین بری بنان فغفور

دوات چینی پیش آورد ز ناف غزال

و رقم چون مشکین غزال ختن بر کاغذ حنایی به جای نقاط نافه مشک اذفر فشاند، و قلم در گلشن حسن خط گاهی که ریشه کند ریحان دماند. اهل ذوق راهای دال فی چون دف به رقص آورده، و صوفیان افلاک را دایره های معکوس یا به چرخ افکنده، دبران واله عین الثور کاف فرقدان برگشته، نقطه های قاف تیر فلك از راستی الفها مقیم کوی حیرت، مشتری از گردش یای معکوس آرزومند رجعت. مدها به حسنی که نقاش خیال شبیهش نتواند کشید، و دوایر گرداب حیرتی که غواص وهم به غورش نتواند رسید. شعر:

تا كلك تو در نوشتن اعجاز نما است

بر معنی اگر لفظ کند ناز رواست

هر دایره تو را فلك حلقه به گوش

هر مد ترا عمر ابد نیم بهاست

براولوالبصایر مکشوف و ظاهر است که عقد منظوم وجود
یعنی سلسله بدو و عود به قول حکماء و دور موهوم امکان که عبارت
است از قوسین عروج و نزول در عرف و اولیاء ، دایره ایست تمام
بی انفصال و انفصام و طبقات مختلفه برحدود مشترکه که متلاحق اند
و اشرف هر صنف تا ادون جنس فایق متحد و مطابق. بیت:

اگر يك ذره را برداری از جای خلل یابد همه عالم سراپای
ولهذا محسوسات عالم طبع چون در لطف قوام و صفای جوهر
به حد کمال رسد در تلومدرکات خیال و هیاکل مثال معدود گردد، و
سرجوش آرزوها که در خم خانه طبیعت از لای هیولا میل به جانب
بالا کند هر قدر صاف تر و سبک روح تر باشد به مزاج ارواح
موافق تر افتد.

باده خاك آلودتان مجنون کند صاف اگر باشد چگویم چون کند
و همچنین در سلسله اعراض هر موجودی که چهره نیم رنگ
از آینه پررنگ قوی و حواس مردم به فرهنگ پوشیده، به حس
ذکی مشهود خواص گردد. چون نسبت تالیفی و طبایع موسیقار که
در یافت و شناخت آن بر اوساط الناس کمال اشکال دارد، الذواشرف
اخص کمیات و کیفیات عدیم النسبة است. و لهذا نفوس کل از
سماع اصوات رخیمه لذتها برند، و در آب و رنگ جواهر نفیسه
به اکراه نگرند. شعر:

این نی و چنگ و رباب و سازها اندکی ماند به آن آوازا

و هرچند التذاد به مادیات منافی قدسیه نفوس، و اشراف را از آن استماع استنکاف است، [۳۶۰] ولیکن این نوع لذات شریفه را از جمعی که خلیع العذر درنیل به مشتمیهات خسیسه و مستلذات خبیثه خوض کرده برمثال بهایم در بوادی‌هایم‌اند بسی امتیاز و علوشان حاصل است، بلکه از حیثیت تجافی و اعراض از خسایس مشتمیهات در تلو اهل حال و مردم فاضل. مصداق این مقال صورت حال این صاحب اقبال است که اگر گاهی به قاعده ارباب دولت که مدبران عالم صورت‌اند میل به نیل کمالات طبیعی و لذات حسی نماید به مرتبه بلند و لذتی کرامند که عقل ثابت قدم در طلبش متزلزل، و نفس قدسیه ملکیه در فعل و ترکش متامل باشد دامن‌همت آلوده نسازد. قوام باده سلسبیلی به لطفی که از کائنات نقره و طلا به مزاج کافوری و زنجبیلی گراید، بلکه تفرقه ظرف و مضروف از غایت لطافت چون تمیز شراب هستی از پیمانهای هیاکل و حقایق دشوار نماید.

از صفای می و لطافت جام درهم آمیخت رنگ جام و مدام همه جام است و نیست‌گویی می یا مدام است و نیست‌گویی جام صراحی ذهبی چون ذهب اصیل مغربی شفق‌ریز، و آستین ساقی چون اکمام غنچه برشاخ گل نکبت بیز. آرمیدگی مجلس به حدی که سیاره دم‌دار هزار پیشه به سعادت ناهید و مشتری برآید، و از قران خمسه جلاجل با ماه دف در جوزای دست مطرب وزش ریاح نافع و هبوب نفحات جان بخش نای و بلبلان زاید. غلغل‌مینا در ترجیع صوت بلابل با آهنگ بلابل و عنادل به نواخت، و عود قماری با عود قماری در جذب ادراک به طرف سمع و مشام گرم کشاکش و برد و باخت. نسبت تالیفی ساز و آواز چون تزویج کفو

به کفو موافقت نشان، و فقرات ایقاعی دف بر عروس نغمه کابین درم ریز، و نثار افشار. اگر چنگ دامن دل را از کف رها کرده آهنگ خراش گیسوی تارکند، چون ربع مجیب اصطربلاب در پس حجره نسیان افتد. و اگر طنبور برخلاف قانون سراید چون عضاده باب از درودیوار آسیب خورد. مهارتش در فن موسیقی و ادوار و تصرف طبع لطیف در علم تالیف و تسویه اوتار بیش از آن است که عندلیبان خوش تحریر پس از عمری ساز کردن، صفیری درین مقام بلند کنند. راقم بی نوا که نه از گلزار الفاظ و معانی ساز و برگی دارد، و نه از دستگاه نغمات و آغانی سروسامانی چگونه آهنگ درآمد این گفتار تواند کرد، مگر چنگ در دامن پیاده خوانی زده، نای قلم را چون رود به روانی مارگذارد، و از قانون منشیان صاحب [۲۶۰ پ] تصرف که نهایت قدرت در بلندی شده اغراق و تکلف دارند، مضراب تلاش کشیده و کوتاه دارد، و دیده و شنیده را بی لحن قول بر ورق عرض نگارد. ع: بشنو از نی چون حکایت می کند.

سالها در عشرت کده صحبت های حال که در سلك جلسای صف نعال بودم از مهره این فن که در قول و عمل ضرب المثل اند اعتراف به عجز و قصور شنودم.

پیردیرمغان آقازمان که چون نای خود سر حلقه مطربان کمر بسته و انگشت نمای عشاق جگر خسته است، با آنکه بزرگ و کوچک متفق اند که به تأثیر سازش صوتی به گوش نغمه شناسان عراق و خراسان نرسیده و مهره اصل صنعت قسم راست به نفس گرمش میخورند که هرگز مخالف مذاق عشاق ناله ای نکشیده، والحق درین ادوارگمان نیست که طنین ناله ای در کاسه کمانچه چرخ مقوس پیچیده باشد، بلکه از دمی که نفعه جان در تن آدم

دمیده‌اند تا این زمان عیسی بدین سان روح در قالب اجوف‌نای‌دمیده باشد، بارها انصاف داد که شکر نغمه‌ای تا به حریر صماخ و پرده‌گوش آن خداوند اهل هوش نرسید نمی‌یافتم که از ثقبتهای نای ناصاف میریزد، و ناطقه را که در قول و عمل چون طوطی شکر گفتار میدانستم، تا به بزم حال آن سکندر اقالیم کمال نرسیدم معلوم نشد که از خجالت و انفعال در پس آینه خیال میگریزد. یکه‌تاز میدان استادی و پرکاری شاه سوار بیک چاتاری که امروز عرصه را بر صاحبان مضراب چون پشت ناخن تنگ دارد، پیش از آنکه نسیم صبا مژده صبح نوروز به سحرگاه شبهای تارش رساند، و سعادت سرنوشت به الهام سجده این درگاه حشمت و جاه، سفیده بامداد اقبال از ناصیه احوالش دماند، مدتی از پریشان‌خاطری‌ها پیش آهنگ درآمدش در کاروان شکسته ترکیبات مشوش بارخاطر به سر منزل دل میکشید، و نغمه سازش چون فغان جرس که از سیم جادها در پست و بلند کریوها پیچد، دیر به منزل مقصود میرسد، درساز و نغمه و عمل و صوت شمسوار یک چند چون پیاده به میدان‌کار بود، تا این‌که مرکب دولت به‌زین کشید، بی‌دست و پا تر از خرك چارتار بود. به دولت تربیتی که در خدمت این بلند همت دیده اکنون شبیخون بیاتش ترك را مغلوب و عجم را به‌آئین پهلوی تسخیر قلوب کرده، ركب عربان پرده‌های شکوه پیشبرد عجمش دیده‌اند، که از دایره آبادانی رخت به‌گوشه بیابان حجاز کشیده‌اند. و پهلوانان هفت‌خوان آوازه ضرب دستش شنیده‌اند که در حصار دخمه زابل خزیده، مضرابش رگ خواب خشك مغزان سودا را در آستین [۲۶۱ر] تردستی دارد، و ناخنش در مسافه تار ظفره محال را در خارخار دعوی هستی. شعر:

چاپکیهای دست شاه سوار میزند ظفره بر مسافه تار
به عبث ناخنش حنایی نیست برعروسان نغمه بسته نگار
ساز او طرفه پرده‌ها دارد چون سحرگاه فیض در شب تار
هست در پرده نالهای نهفت راست چون چهره مبرقع یار

اوتارسیم صفحه سازش جدولی است که رصدبند ادوار در
استخراج دقایق نغمات کشیده، و اسطوانه و مخروط کاسه وعمود
در تحریر نالها شکلی که اقلیدس نجار از استادان روزگار ندیده،
وضع پرده‌ها علامات محو و اثبات که محاسب در جدول قسمت نگارد،
و شکل گوشها برخطوط چارگونه تار حروف هیجاکه مهندس بر
اربعه متناسبه گذارد. بیت:

زین ساز که عقلها محیر شده‌اند
عشاق ز نالها توانگر شده‌اند
او تار ترانه ریز در بخشش فیض

چون جدول سیم آب کوثر شده‌اند
درین اوقات حوصله استادش سرخانه‌ای نرسانیده که از شراب
کهنه جام جم کیفیت برد، و تر دستیش نم فیضی به جام هوا نریخته
که نامیه در کار گلستان منت ابر کشد، همه خاصیت توجه اوست.
شعر:

فلك مزدور ایماى تو باشد
نوازد هر که را رای تو باشد
گل صدبرگت میروید از آن خاک
که در وی نوش صهبای تو باشد
کدورت نیست چاک سینه‌ای را
که در راهش تماشای تو باشد

دو عالم نقد جان دارند بر کف

به بازاری که سودای تو باشد

تأثیر تربیت این هنرور و خاصیت ارادت خاطر انور نغمه و آهنگ را چنان در طینت ساز جوهر آواز نسرشته است که اگر نی مصالح بوریا شود، دست از نقش بستن بردارد، و اگر صوت به اذان و جهر نماز تعلق گیرد، پا از پنج گاه و سه گاه بیرون گذارد. طبایع میل طبعش به موافقت ضرب و نطق و مناسب رقص و اصول یافته اند که سهی قامتان سرو و شمشاد گاهی که به تحریک باد آغاز اهتزاز کنند پا از اصول ریشها بیرون نگذارند، و دستی ناموزون برندارند. بید مجنون به روانی آب چم و خمهای موزون در نشست و برخاست نموده، از پریشان سمایی کاکل افشان است، و سرو سهی از کوکوزدن قمری به آیین فاخته ضرب خرامان و جلوه کنان. تاك به اندازه مخمس برگ دست بالا برده، و نخل میوه را پرفشانی شکوفه به رقص آورده، آب و هوا که از اصول عناصر به ثقیل و خفیف مشهورند این يك توأمان سبزه نوخیز را دو بریک پای سر از [۲۶۱ پ] جیب از خاک برآوردن آموزد، و آن دیگر اطفال برگ درختان را کف برهم زدن تعلیم دهد. کارشناسان دانند که هرگاه آیینهای غبارآلود نفوس ارضیه پذیرای نقش مرادش باشند، و طبایع موالید عذیمه الشعور مفطور و مقصور بر پاس خاطر شادش، موافقت ادوار و نجوم سماوی و رقص و وجد آباء علوی در مقام خاطرجویی این فرزندان یگانه و خلف فرزانه درچه خواهد بود.

شعر :

ای آفتاب گوهر علوی نجات تو

مهر فلک خیال تو ذکر تو یاد تو

در دور ماه چنگ و دفست از هلال بدر
تا چرخ چیده بزم طرب عدل داد تو
ناهید این ترانه سراید که تا به حشر
بادا سپهر طالب نقش مراد تو
پیوسته از حوادث پست و بلند چرخ
مغلوب باد خصم مخالف نهاد تو

اکنون میامن شوکت نامه بر حسب قانونی که در فواتح سخن تمهید یافت به ترتیبی لایق تحریر شده نغمه سرای قلم را ادوار نوادرین نقش ارژنگ سیر آهنگ و تمام است، و ذکر نعوت ذات که مستتبع وصف به حال متعلقات است در مقام تغییر اسلوب کلام بلبل ناطقه را به شاخ سار سرو راست قلمی میل به دستگاه دیگر است، و خطیب زبان را بر منبر بلاغت عزم پله دیگر. کلك بیان بنای تازه میریزد که قلم رواین سواد معظم را به ذکر آثار عظیمه و ابنیه رفیع و جلال خیرات و مآثر توفیقاتش توسیع داده، ذات العمد و اقلیمی بهشت بنیاد در فضای صفحه چند به اتمام رساند، و به تأیید ملهم عیب لاریبی حکم بر نسخ کتابه طاق کسری و رونق خورنق خواند. با آنکه سنین ایالت و ایام حکومت و جلالت این صاحب اقبال چنانکه از سابق کلام معلوم شد تا حال قریب به مدت هشت سال، آثار همت آسمان رفعتش درین ملک چندانست که اگر بنای کلام بر تفصیل آنها گذارد، سرمایه بلاغت این بی بضاعت به وضع اساس و شادروان آن کفایت نخواهد کرد. لهذا فهرسه ابواب فضل و افضالش که هندسه معمار خیال احاطه و اشمال بر اجمال آن میتواند داشت بر لوح بیان و تخته اظهار نگاشته قلم اختصار میگردد. امید که یوماً فیوماً ابواب توفیقات ربانی و تأییدات آسمانی بروجنات اقبال بی همالش مفتوح گشته، روز به روز و

سال به سال کار نامهای نامی در وصف بقاع الخیر و مبانی خیرات که منکون خاطر فیض مظاهر است بدین سیاق الحاق یابد، ان شاء الله تعالی.

القصه تا حال که شمار سالهای عربی به هزار و هشتاد و چهار رسیده [۲۶۲ر] کارهای نمایان که به عون ملک منان به وقوع انجامیده:

اولا ترمیم و تتمیم قلعه مبارکه ایروان صانهاالله عن طوارق الحدثان است. و آن حصنی است مشهور از قلاع آذربایجان و سدی است میانه روم و ایران که از تصاریف ایام و عدم اهتمام حکام حصنی چنین که عمده ترین ثفور اهل ایمان است مشرف بر اندراس و انهدام بود، و درین ایام به مساعی معمار همتش کمال استحکام یافت، و حصاری جدید و خندقی عمیق علاوه آن قلعه عتیق شد. ایضاح این مقال آنکه حصار قدیم آن که از بناهای قیاصره روم است در زمان خاقان سکندرشان سمی الجاتیو خان شاه خدا بنده علیه الرحمه و الرضوان که از کبر سن و عروض آفات مزمن قلعه قالب خاکی و حصن بدن عنصری آن حضرت اختلال یافته، نور بصر از دیده بانی دست برداشته بود، و مشاعل در ارگ دماغ روی به خمود گذاشته، و در تنگنای بدن به محاصره آفات پیری گرفتاری داشت، بدین سبب مخالفان مذهب در بعضی از حدود الکاء موروثه آن حضرت تسلط یافته، در اوان استیلاء آل عثمان فرهاد پاشا حصار درون آن قلعه را ابداع و انشاء نموده تاریخ آن از اثر فرهاد (۹۱۱) مستفاد میشود. و آن باده ایست مصنوعی از گل و سنگ متوسط در فراخی، و دایره ایست ناتمام موثر آن رود زنگی، چنانچه طرف رودخانه مستغنی از حایل و حجاب است، و

مساکن غربی قلعه ناظر بر سطح آب. و اساس عمارات این سمت برز برلخت سنگ است در غایت ارتفاع، و مسقط الحجر آن کوه پایه قالب آب به قدر هفتاد زرع. و قرار حصار هم برکوه پارهای عظیم و لخته‌های احجار است. و حفر خندق بر دو حصنی قدیم به غایت صعب و دشوار است، و سالها فی مابین ملوک صفویه و سلاطین عثمانیه بر سر این حصار استوار بنای حرب و جدال مستحکم بود، و به مقتضای الحرب سجال غلبه و استیلاء هر نوبت از طرفی روی مینمود، تا به کلید سیف حدید و یورش بطش شدید خاقان رضوان مکان شاه صفی الدین اعلی الله مکانه فی علیین که جد بزرگوار خلیفه رحمان و سلیمان زمان خلد الله ملکه ملاح الجدید آن است، مفتوح و مسخر گشته، در تحت تصرف اولیای دولت آل غالب استقرار یافت. و بعد از فتح خاقان مغفور و پادشاه مذکور به سعی مرحوم مبرور کلب علی خان که در آن اوان بیگلر بیگی بود حصاری دیگر بران افزوده شد. و تازمانی که چخورسعد از ماه چهرایت مسعودخانی منزل سعدالسعود آسمانی شد، سه قرن کامل بر حصن اول گذشته، به کلی اندراس دیده و مانند پشت خمیده پیران [۲۶۲ پ] از صلابت صلبی تنزل کرده، فقرات بروج از جای خود جنبیده، کنگرها چون صف دندان پیران نودساله که از چشیدن گرم و سرد روزگار فرو ریخته بود، واحجار بروج بر مثال کواکب ابراج و اجزاء صور فلکی پاشیده و از هم گسیخته، و حصار ثانی که قلعه متین بود در نظر همتش به غایت پست مینمود، و صلاحیت آن داشت که بعد از ترفیع بدن و شیر حاجی (?) دیگر بر دور آن حلقه گردد. و برین قیاس از مسامحات حکام آلات قلعه داری بی انتظام و هر چیز در حد ناقص و ناتمام بود. قزغانهای توپ و قوارع دشمن کوب چون کهوف جبال و مفاکها در بر جها فرو رفته، و ذخایر باروط

در مخازن جبه خانه چون سودای کهن در تن مربوع فساد یافته ، انبارهای غله چون مزاده کریمان متوکل معدوم مطلق، و خزانه سلاح از پراکندگی ریاش و اخشاب تیر و بیضمهای شکسته خود و شمشیر چون آشیان معشش طیر بی نظم و نسق. از آنجا که حزم و عزمش در مطالب ملکی هرگز خیال تسامح و اهمال نکرده ، در تمشیت امور ثغور که از مهمات دولت و ملت است هیچ وقت غفلت نورزیده، همت عالی برتنظیم و ترمیم قلعه و لوازم آن گماشته ، تا به عون الهی و اقبال بی زوال شاهنشاهی جملگی بروجه لایق سرانجام یافت. از جمله حصار قدیم را به تعمیر محکم تر از اصل تجدید و تشیید فرمودند. و چون خطر قلعه از طرف مشرق متطرق است، و هنگام حادثه جنگ و جدال در آن سمت ممکن و مترقب ، چهار برج از بروج مشرقی حصن حصین را به اوج علین رسانیدند، و دو برج طرف را که هر یک فصل مشترك است میان جنوب و مشرق و شمال چون دورخ بر طرفین خاک شطرنج برافراختند، و از وسط هم برج وسیع را تاقبه اثر و گنبد چرخ پیر ترفیع داده، به اسم هرمان موسوم ساختند. و آن برج منیع است که چون فیلان جنگی از صف اصل بیرون تاخته اند، و خرطومهای دراز از قوارع توپ به ربودن سرهای اعداء برافروخته. و حصار ثانی و باره کلب علی خانی که قابل ترفیع مینمود ، و بنیان خاکی آن صلصال پیکر آدم آماده بدن شدن بود، ارتفاع آن را تضعیف نموده در کمال استحکام برآوردند. چنانکه طود شامخ بروجش دلیلی محکم بر عدم خرق و التیام اجرام عالیه اثبات، و روازن سنگ انداز آن دیوار استوار با نجوم فلك دوار دعوی هم چشمی و مساوات میکند.

فكانما الحصن الحصين اجادة داود من طبع الحديد [۲۶۳] المحكم
و كانما ابراجه اتصلت بابراج السماء و اوقدت بالانجم

و حصن متین و باره کوه تمکین چون سد آهنین در همان سمت ابداع و اختراع فرموده، مابین دو درب که مکان امکان حرب و ضرب و محل نزاع است، و طول آن به ذراع شرعی دو هزار و چهار صد ذراع، به این سد رسید و روم جدید از صدمه طواریق زمان مأمون شد، و از ثلثه حوادث دوران مصون گشت. قلم انشاء برای تاریخ این بنای معلی به انشاء قطعه سور لفظ به شهر بند معنی کشید که قطعه:

چون به فرمان سلیمان زمان حاکم عالی تبار ایروان
همچو حزم خویشان حصن متین ساخت برگرد حصار ایروان
از پی تاریخ اتمامش رحیم گفت «حصن استوار ایروان»
(۱۰۸۴)

و در تمای این جهت که وجهه سیبه و مورجل است به اجتماع خلقی از مردم اطراف و اعتمال استادان خارا شکاف ژرف خندقی از آب صاف حایل و حاصل شد، مشتمل برینابیع و عیون به عرض چهل زرع، و عمقی از طول رمح و قنای افزون. گویا هلالی است که درین شهر از اجتماع بیرون آمده و از دائره حصار طوق زده است، و غره اقبالی است که از تحت شعاع رایت خورشید مثالش گوشه گوشه ابرو نموده است، یا صبحی است عریض که از مشرق ایروان لبخندان به مباء باد نوروز امن و امان گشوده، بلکه جدولی است از مشرع شرع که آبی به روی کار مجاهدان دین آورده، و آبروی مردان را در محافظت ثغور ایمان افزوده. بیت:

چه خندق یکی جدول از سلسبیل برین مصرگردیده چون رود نیل
سیاحت نمی کرد اگر در سپهر درین ژرف دریا شدی غرقه مهر
ز خط شعاعی رسن کرده ماه که آرد برون دلو خود را ز چاه
و همچنین توپهای پهلوان که چون رستم دستان در جنگ

بزرگ پیاده‌ای تمکین برخاک فشرده بودند، همه را بر مراکب گردون رفتار و قنடைهای مؤلف از تختها ثخن و آلات آهنین سوار کرد، و ضربه زنهای جنگی که روباه‌وار در مفاک خاک خزیده بودند، جمله را چون کباش نطاح سرگرم کله زدن، و آماده پس جستن و پیش دویدن ساخته به میدان کار آورده. و چون به حسب جامعیت فنون سپاهی‌گری و قوفی در توپ ریختن دارند، يك عدد توپ بزرگ که قرب ده من سنگ میاندازد از نو ریختند، و در آن پیکر بدیع که از اخلاط فلزات فراهم آمده بسی روح آویختند. چنانکه در حسن صفا از تمامی توپها ممتاز، و در صف مرصوص قوارع و مدافع به‌عظیم جثه و اندام سرفراز است، گاه مرور عروج برقلل بروج از سرو شتاب «تری‌الجبال تجسها جامدة و هی تمر مرالسحاب» سری مشهود اولوالالباب می‌گردد، و هنگام صولت این قهرمان کارخانه دولت در معسکر خصم منافق «یجعلون اصابعهم فی آذا نهم من الصواعق حذر الموت» به‌وضوح می‌انجامد. گویا تنور طوفان است که به‌جای آب فواره آتش زاید، یا ثعبان کلیم که به فتح دهان دهلیز فنا بر روی فرعونیان گشاید. ناقه صالح است که به زانو درآمده صیحه هول‌ناک و صلائی بوار و هلاک به کفار میزند، یا تمساح ذوالنون که در حین جوع و افروختگی معده لقمه خویش را بی‌هضم و تحلیل بیرون می‌افکند، نی‌صورت شیری است که بر فراز [۲۶۳ پ] گردون در نارین قطعه بروج آتشی واقع است، یا شکلی تنین که به حرکت قسری از راس تا ذنب فوق‌الافق طالع بئر‌العلم است که هیاکل مارجیه جن به اشکال مختلفه دود و آتش از آن میخیزد، یا مغاره اصحاب کهف که هر که بیند برطبق «لولیت منهم فرارا و لملت منهم رعبا» از وهم و هراس می‌گریزد. و ایضا گلوله‌های آهنین و بنادق رویین که چون تجار گران جان بارخانه

متاع گران به اندازه خزانه قارون روانه اطباق زمین کرده، بودند همه را از نیمه راه برگردانید. و باروط که در کهن سالی از غلبه رطوبات فصلی قوتش سقوط یافته جذب نمیگردد، رشاشه آتش شوره چون طلق محلول از منافذ خمها سیلان کرده، باقی اجزاء چون گل بوته قائم النار بود، مانند استادان کیمیادان به کبریت و املاح اصلاح کرده تندخویی جوانی و آتش مزاجی طفلی بخشید. و در تحصیل و ضبط ذخایر غلات و ماکولات چون یوسف صدیق زبان به عرض «اجعلنی علی خزائن الارض» گشوده، انبارهای وسیع هرمان ترفیع را به اجناس حبوب معمور ساخت.

(۲) دیگر مساکن حکام سابق که قطع نظر از حقارت و تنگی اکثر آن مضایق مهذوم و پاره‌ای مشرف بر انهدام بود، مبانی نجف‌قلی‌خانی از دارالاماره کوفه حکایت میکرد، و مساکن عباس-قلی‌خانی از سستی قصر امل شکایت. معمار همت و مهندس فکرش به ازاله آن آثار ناپایدار و ابداء بنای استوار فرمان داد: اولاً بر لب رود زنگی قصری منیع و عمارتی رفیع بنیاد نهاد مشتمل بر حجرات فوقانی و غرفات تحتانی که مشرف بر بساتین و باغات و صحرا و مرغزار، و ناظر است بر «جنات تجری من تحتها الانهار» که الحال به عمارت جهان‌نما معروف و موسوم است و نظیر آن به اعتقاد سیاحان در اقالیم سبعة مفقود و معدوم است، و این چند بیت در حین اتمام آن صرح رفیع سمت توقیع یافت. بیت:

خان عالی‌شان گردون اقتدار

معدلت گستر امیر نام‌دار

تاج داری کز شرف صاحب‌قران

خواندش پرورده این خاندان

صورتش تصویر فرایزدی
 منتهی در مدحت او مبتدی
 چرخ اطلس پرده ایوان اوست
 ماه وکیوان خادم دربان اوست
 زهره در بزم طرب رامشگرش
 اخگری مریخ بهر مجمرش
 هست تا اجرام علوی رامدار
 هست تا ارکان سفلی را قرار
 باد جاری چون فلك فرمان او
 باد ثابت بر زمین بنیان او
 چون خدا جاهش به استحقاق داد
 خسرو ایرانش این آفاق داد
 خانه بسیار کس آباد کرد
 خانه ای هم بهر خود بنیاد کرد
 قصر وایوانی که از وضعش قلم
 هست در سیر گلستان ارم
 منظر عالی که از دامان خاک
 رفته بالا هر ستونش تا سماک
 از هلال خویشتن می ساخت ماه
 قالب کج بهر طاق جام گاه
 زهره میتابید از روی شتاب
 ریسمان کارش از تاب رباب
 هاله از بهر کجش غربال بست
 کرده گل بود میزان را به دست

ثورودلو و چرخ گردون روز و شب

بود بهر آب زنگی در طلب

جمله اسباب چون ترتیب یافت

جوهر اول به معماری شتافت

طرح این رنگ خورنق ریختند

در گلش عیش و نشاط آمیختند [۲۶۴ز]

قصرش این دیر کهن را تازه کرد

چرخ را چون نه ورق شیرازه کرد

عقل خواند از بهر تاریخ بنا

کام دل یابد درین دولت سرا (۱۰۷۸)

(۳) و بعد از اتمام این خجسته مقام عمارتی وسیع و دیوانخانه‌ای رفیع پیش نهاد همت عالی شد، و در اندک زمانی آن معلى بنا که مشتمل بر حوض‌خانه‌های متعدد و آیینه [خانه‌های] تحتانی و فوقانی به طرح‌های متجدد به اتمام رسیده، گو یا خم بازوی طاقش که به شمسۀ طلا آراسته، دستی است در گردن خورشید حمایل، و سرسرای آن صرح معلى بر فراز گنبد مستدیر تدویر سعد اکبر است در اوج حامل، بلکه فانوس عرش که دامن مثنی بر تارک این گنبد رفیع میساید، یا بیت‌المعمور که بر فوق این کعبه آمال محتاجان مینماید. هیئات این بنای رعنا شکل عروسی است که غرفهای مربع از دو جانب ساقهای طاق نموده، و در هر جزو به تصرفی خاص اختلاف وقوعی پدید آورده. تازه نگاری است که از کلك گوهرنگار خانی عقد لالی عمانی بر دو رخسار پر خط و خال آویزه حسن و جمال کرده، یا بهشتی چهره‌ایست که از کتابه شعر منظوم خط موزون بر اطراف عارض کلگون بر آورده. نی غلطم تصویر امیری از عظمای قزل‌باش است که از قبه جامه‌های رنگین تاج مرصعی به جواهر الوان

برسر نهاده، و از رخامات مرمر از اره زره شلوار خارای موجدار
برپای ثبات و مردی استوار کرده، حوضهای مرمر به اطالاه لسان
فواره درخود ستایی و اطراء مدح زبان به طعنه کوثر دراز کردند،
و دیدهای فیاض حیا از پلک سنگهای لبگردان در وصال عکس
و خیالش چون عیون اصحاب کشف و شهود اشک و شادی ریختن
آغاز. هر یک از ان عین باصره ایست که لغت مرمر صاف چون طبقه
جلیدیه به انطباع صورتهای سقف و جدار آراسته، و از حد وثقبه
فواره آب شفاف به سبک روحی مدبصر و مخروط شعاع برخواسته.
در اوان اتمام این اعجوبه آفاق تاریخی افتاده بود، لیکن آن قدر
بلند نبود که دران طاق عالی رواق رسم توان کرد. لهذا به جهت
ضبط زمان بیان آن را چون کرسی سنگ در پایان عمارات قرار
داده، لمولفه:

زهی عمارت عالی که همچو همت بانی
گذشته کنگره رفعتش ز قبه جوزا
همیشه باد فروزان چراغ دولت خانی
درین خجسته عمارت چو مهر و گنبد مینا
چو بود غالب اوقات روی مجلس عالی
به صوب صحبت تاریخ و فکر شعر و معما
به طور تعمیه تاریخ شد رحیم چو گفتم
در بهشت گشود از «عمارت فرح افزا» (۱۰۸۸)

(۴) دیگر از ابنیه مبنیه در میان قلعه مبارکه توحید خانه
همایون است که در ازمنه سابقه مکانی معین و موضعی مقرر که
سالکان طریق رشاد و صوفیان صفوی ارشاد به ذکر جلی و افشاء
طریق نبی و ولی قیام نمایند نبود، و خلیفه صوفیان در لیالی جمعه

هرجا اتفاق میافتاده بروات دعا و ذکر اقدام مینمود. نواب نامدار توفیق آثار که به صوفی‌گری موصوف، و در پاک‌گوهری مشهور و معروفند، به ابداء انشاء آن موفق شده، این محراب دعای اهل ایمان و دارالامان مسلمانان را قبله مساکن خویش ساختند و گنبدی چون فلك اثير متین و روضه‌ای چون بهشت برین مثنی در برابر منازل خود طرح انداختند. [۲۶۴ پ] اما گنبدی رفیع که هر صف اجر از طاقش مقتضای از دوایر ارتفاع است و روضه‌ای وسیع که هر صفا بر اطرافش بهشتی بی‌کلفت و نزاع. و مایحتاج طعام و اطعام و وظایف خدام و قوام را به ابلغ نظام نسق و ترویج آن بقعه مبارکه در کمال تجلیل و رونق فرمودند، و زیور پیش طاق آن را به تصویر اجتماعی از ملاحم کبری صاحب قران گیتی ستان و خاقان علیین آشیان شاه اسماعیل بهادرخان علیه الرحمة والرضوان افزودند، چنانکه امروز مقصد و مرجع طالبین و مامن هاربین است.

(۵) دیگر مدرسه ایست مختصر مبنی در فضای محقر واقع در جنب مسجد جامع. و آن موضعی بود محاطه به خانه‌های سکان قلعه که توسیع آن مستلزم قلع مساکن و تخریب موطن مجاهدان باشد، و خرابه‌ای محیط به اجسام خبیثه که چون مذابح و مسافح یهود ارایح جیفه‌های آن در محراب مسجد سرایت میکرد. لاجرم به جهت ترفیع‌شان مسجد محترم و ازاله شین از آن حرم مکرم و رفع سوء جوار آن مکان که چون بیت‌الصنم به اجسام رجسه، و مانند کنایس کفار به اعیان نجسه آرایش داشت، تاملی در باب آن زمین خراب فرموده کمالی که در ممکن عنایت ازلی در شان آن مکان مقدر مقدر بود به هدایت الهام دریافت کردند، و صورتی که در قابلیت آن موضع ممکن و متصور بود از قوه به فعل درآوردند، و در سنه

۱۰۸۱ مدرسه كوچك به جهت چند نفر از طلبه علوم كه در قلعه میبودند بناكردند. گویا شكل مربع آن كه از هياكل اهل قرآن آراسته به مصاحف و صحایف مشحون است، هیکل معصطفی است در بغل این حصن حصین، و حجره‌های آن به گنبدهای صنوبری پوشش یافته، هریك دلی است در سینه قلعه منبع روح ایمان و علم دین.

(۶) دیگر از آثار عالیه كه آرایش سواد این بلاد است محله بهشت آباد صفی آباد است واقع در خارج قلعه و حصار، مشتمل بر بقاع الخیر و ابنیه و عمارات بی شمار، و به ترتیبی كه آن اعیان ثابت از عالم بطون به فضای ظهور شتافت. زمین ساده این صفحات هم از آن عمارات مرتفع به ظل معدود سایه‌های رقعات نقش و نگار خواهد یافت. مجملی از اجزاء مفصل آن محله كامله بل مدینه فاضله آنكه چون معموری بلاد به كثریت معاملات و اقامت تجار و مسافران منوط است، و سكینه و آرام این فرقه موقوف برخانی وسیع و مكانی مضبوط، اولاً كاروان سرابی عظیم مشتمل بر حجرات و ایوانها و دهلیزی آراسته به دكه‌ها و دكانها بنا نهادند، و در چهار جانب آن مسقفات جهت اصطبل دواب و روابط خیل و ركاب محفوف به صفهای صفه‌های شتوی و موضعی در غایت تازگی و نوی طرح انداختند، و تمامی آن عمارات مشیده با آجر و سنگ تراشیده در كمال متانت و استحکام به اتمام رسیده. و از حسن اتفاقات سواد اعظیم (۱۰۸۲) تاریخ آن بنای معظم گردید.

و در همان ایام تمامی آن حجره‌ها چون بیوت شطرنج به مهره‌های دو رنگ رومی و هندی موطن طوایف گوناگون شد، و از نفایس امتعه هر دیار مملو و مشحون به تحف ربع مسكون. گنج خانه‌ایست از متاع کاینات چون لوح محفوظ همه چیز در محازن آن چیده، و مجموعه‌ایست چون بنای [۲۶۵] خلقت انسان عالم

کبیر درو منظوی گردیده.

من کل شیء لبه ولطفه مستودع فی هذه المجموعة

و در سال ثانی آن مسجدی جامع و معبدی مطبوع طبایع در غایت زیب و صفا کنج برکنج کاروان سرا استنباء فرمودند، مبنی برکرسی سنگ، و احجار تراشیده خوش رنگ که ارتفاع آن شادروان متین دوزع است. و وضع مسجد بر فوق آن مربعی متساوی الاضلاع و در وسط آن مربع چهار ستون است از سنگ تراشیده، چنانکه سقف مرفوع آن مسجد مطبوع چون فلك مینا از نه گنبد ملثم گردیده، شکل مربع آن بنادر حوالی کاروان سرازایچه طالع اجتماع است که بر فراز صفحه تقویم و عنوان خان مسافران ادوار فلکی برسیم تافته، و اوتاد اربعه طالع در حاق وسط افتاده اند، یاجدول رجال الغیب است که ستونها مانند چهارتنان و اوتاد اولیاء هریک در جای خویش مردانه به زیر بار عالمی دوش داده اند. و از غرایب اتفاقات هرگاه بروفق حواشی تقویم و قاعده اهل تنجیم اکتفاء از یوم به رقم میم کنیم جمله «لمسجد اسس علی التقوی من اولیوم» به تاریخ این بنا (۱۰۸۲) هدایت

..... میکند پله های عتبه و زینه پایه عالی مرتبه اش سلم السماء است که مؤمنان را به مقام بلند «الصلوة معراج المومن» میخواند، و مصرعین بابش جناحین ملکی است بشیر که به الحان صریر خوش تقریر نوید «والیه یصعد الکلم الطیب و العمل یرفعه» به گوش صلحای امت محمدی میرساند. منبر مدرجش که از تجارب اخشاب به صنعت خاتم بندی تألیف و تلفیق یافته جمع اعواد و اجزاء شجره زکریا است که از فیض صحبت دست از ساز و برگ دنیا برداشته، به گوشه محراب شتافته است، یا قطب ارشاد است

که با خرقة مرقع در مقام جمع وحدت باکثرت ایستاده، خلاق را به سنت اعتکاف دعوت میکند، و در ذکر «یا رفیع الدرجات» خلع بدن کرده، از حله لطیفه و قالب تهی مانده اش علامات معراج به رای العین مشاهده میشود. اوقات صلوات که مقربان عندلیب الحان به ایذان اذان و تبلیغ امر حیالات رفع اصوات نمایند، عرصه آن روضه فاخره از گل رخسار [۲۶۵ پ] موحدان که به شبیم نداوت وضوء طراوت و آبرو دارد، رشك حدایق فردوس اعلا است، و از رخسار اشکبار و دیده شب زنده دار متهجدان آن اسرار ساحت آن حظیره القدس در دل هرشب غیرت نرگس زار فلك مکوکب و رشك ازهار و انوار نجوم سماء. در اوایل حال که مبانی اسلام ازین بنا استحکام یافت از تخلخل اجزاء صفوف و پراکندگی مردم صحن مسجد به هیئت چل ستون خانی مینمود، الحمدلله درین دوسال از حسن اهتمامی که این حاکم عادل و ناسك عامل در تعظیم شعابر الهی و ترویج شرایع رسالت پناهی دارد، خلاق را رغبتی عظیم به عبادات و طاعات و اقامه جمعات و جماعات حاصل شده می رود که از کثرت و ازدحام کار به تداخل ابدان و احجم انجامد. لهذا اراده خاطر عالی به تصمیم عزم و تنقید حزم پیوست که ان شاء الله درین زودی ابنیه و مسقفات بر اطراف آن افزوده، و درهای وسیع جهت اتصال صفوف به هرجانب گشوده گردد. حق تعالی ابواب خرمی و فیروزی بر روی گشاده اش مفتوح داشته، بنای عمر گرامیش را به اضعاف زیاده گرداند، بالنبی وآله.

(۷) دیگر در زمین مربع که طرف قبله آن منتهی است به حریم مسجد رفیع و مشرق آن محدود به عمارت خان وسیع جلوخانی بلکه میدانی طرح انداختند، و بر حواشی آن دکاکین جهت ارباب صنایع و اصحاب حرفها ساختند، و جانب غربی آن را به قهوه خانه رنگین

چون نشیمن آفتاب زینت دادند، و روی آن را به جانب مشرق بر
 مواجهه کاروان سرا گشادند. مشتمل بر چهار ایوان و مثنی در
 میان و هشت حجره سقف هموار: چهار فوقانی و چهار تحتانی،
 بر چهار گوشه آن مجموع بالوواح و توابع برکرسی سنگ تراشیده
 واقع، و حوضی مثنی از سنگ در وسط قهوه‌خانه بر مثال چشمه
 حیوان جاری [۲۶۶ر] و تابع. الحق مکانی است ممتاز بلکه دلبريست
 پرعشوه و ناز. ایوانی مشرقی که مستقبل خان و ناظر بر صحن
 میدان است، از صبح بیاض گردن و آفتاب طلعت سیم بران گذرگاه
 فیض صباح است، و صفة مغربی از جامهای الوان و روزنها
 گوناگون رنگین تر از شفق سرخ و زرد و رواح. و بر فوق آن گنبد
 مرفوع سرسرای است مطبوع. صفایح زجاج الوان در سراپای آن
 منصوب و موضوع. چنانچه از تبدل اوضاع آفتاب نگین مثنی
 حوضش که سنگی خوش آب و رنگ است همچو یا قوت در دل کان
 از رنگی به رنگی می‌گراید، و از عکس گلجامها مانند حجر القمر
 هروقت بر صورتی برمی‌آید، و از پرتو آن پرده‌های رنگ و شیشه‌های
 عمل فرنگ، هر زمان طاقی از طاقهای آن مسکن فرح به هیأت قوس
 و قزح مینماید. کتابه نستعلیق موزون بر وسط آن کاخ بیستون
 کمریست پر نقش و نگار که خط نسیان بر نزاکت اندام شیرین و
 قدرت قلم فرهاد کشیده، یا منطقه ایست (نزدیک به يك سطر
 سفید است) گویا خط زردی بر روی لاجورد الفهای زعفران است
 که در میان گلهای نیلوفری دمیده، یا اطراف شعله گلناری است که
 در بنفشه زار کبریت قد کشیده. در زمانی که این عروس زیبا
 بر هفت گرده نمایان شد، قطعه تاریخی مشتمل بر هشت بیت جهت
 اضلاع مثنی تحفه و رونما برد. از قضا نقش این مصرعهای

بی سروپا به سلسله هریک دستی تا آغوش و میانش دراز کرده اند،
و در کتابه مطبوعش به روشنایی نام برآورده، و ابیات اینست،
قطعه :

یارب چوبهشت جاودان باد از آب و بقا و خاک جنت آب حوضش ز خوشگواری ترکیب مزاج آب و خاکش باشد ز نسیم مشک بیزش از پرتو جامهای رنگین تاریخ بنای عرش سایش در عالم بی تکلفیها	این تازه بنای عرش منظر خشت و گل او شده مخمر برده سبق از زلال کوثر آمیخته تر ز آب گوهر پیوسته دماغ جان معطر دایم شفقی است چرخ اخضر در حسن و ادا چوسکه بزر شمدتاریخش (قهوه مگندر ۱۰۸۳)
--	---

در وسط آن میدان قریب به محاذات قهوه خانه حوضی است از
يك قطعه سنگ به هیأت مستطیل بلکه عقیقی است آبدار بی نظیر
و عدیل که طول به ذراع شرعی پنج ذراع است، و هریک از سنگ
تراشیده، و کله ایست که ممر [۲۶۶ پ] مستور آب چون جبل الورید
به آن منتهی گردیده است. و برطبق کلام معجز نظام «وان من-
الحجارة لما یتفجر منه الانهار» از دو ثقبه آن حجاره آب روشن
برمثال نور از دو چشم فواره سر میکشد. گویا آب صاف و ماء
شفافش شعاع باصره که از عصبتین مجوفتین بیرون میریزد،
یا صور علمیه است که از دو دیده روشن به حوض لطیف خانه
مشترکه میآید. و همچنانکه گفته اند، نظم :

کسی را مدد کرد بخت سعید که افتاد چون سایه در پای بید
به سعی اصحاب دکانها و تربیت ارباب آن خانها در حواشی
میدان برمحاذات چند دکه و دسته درختان بید موزون رسته، هیأت
آن درختان چتر نمود و سایهای ممدود بر اطراف آن حوض مورد

از مقام محمود و مکان مرغوب «فی سدر مخضود و طلح منظود و ظل ممدود و ماء مسکوب» حکایت میکند، و میوه‌های الوان و اطعمه گوناگون و وفور من و سلوی از شهد و انگبین و کبک و بلدرچین به نعیم مقیم «و فاکهة مما یتخیرون ولحم طیر مما یشتهون» اشاره مینماید.

(۸) دیگر از محاسن آن محله حمامی است که درین اوقات اتمام یافته، بلکه فلکی است حادث که درین دوره زمان به گردش درآمده. و الحق حمامی است مردانه، و بنائیسست بزرگانه، که با حمام وسیع ماتحت فلك به سقف سرجام سپهر و آتش و آب عناصر دایر شد. صفهای خزان و بهار از خلع و لبس اشجار يك طرف به قطیفهای سفید شکوفه و حلل ذات اکمام غنچه بساطهای رنگارنگ چیده است، و يك جانب از پراکندگی مرقع ورق و جامهای سندس و استبرق فرش زمین از منظر محو گردیده. چشم نجوم فلك بوقلمون حمامی بدین طرح و رنگینی و بنائی بدین توسعه و سنگینی ندیده است. و تا خزانه سیاه زمستانی از گلخن بخارات ارض خلیط در اکنان چشمها حرارت گرفته، و گرمخانه تابستانی به دستکها آب سرد اعتدال پذیرفته، گوش روزگار وصف گرما به ای بدین اعتدال و نزهت گاهی بدین منوال نشنیده، که قطعه ای از فرش رخامش سطحی است مستوی چون صفایح اصطربلاب، و هرشبکه آراسته به جامش عنکبوتی است پرستاره و آفتاب. خلوتهای گرم از دو جانب خزانه اش تجاویف قلب است که بخار لطیف چون روح حیوانی بر تمامت اجزاء حمام از آن منبعث گردیده، و گنبدهای باردالطبع چار حوض بطون ثلثه دماغ است که دریاچه خیال با هزاران عکس و مثال درمیان آن قرار گرفته. [۲۶۷ ر] نی غلط کردم حوض بزرگش بحیره گوگچه است که بر لب آن تفرج سبزه و گل از روازن اطراف

و پنجره‌های شفاف میتوان کرد، و در حواشی آن برکه کثیرالبرکه آسودگی و فراغت ییلاق در میتوان یافت. تاریخ اتمام آن این مقام راحت و آرام را عزیزی از مستعدان تبریز در غایت مناسبت و موافقت گفته، و قطعه‌ای نظم کرده که مقطعش اینست، قطعه:

در بحر فکر عقل مجرد چو غوطه زد

گفتا: بگوی: «عافیت و صحت وجود» (۱۰۸۴)

(۹) و در جنب حمام یخ چالی که معدلتش همچنانکه آتش و آب را با هم صلح دارد، این کره ز مهریر هم در جنب قبه اثیر اتفاق افتاده، نه از سردی یخچال به گرما به قصوری میرسد، و نه از فوایح ماء حمیم حمام برپیکر یخ عرقی مینشینند. و آن معدن بلور آبدار در مقامی به غایت دشوار ساخته شد، و مدتی خاراتراشان فرهاد زور به ضرب تیشه فولاد سنگ آن را ذره ذره شرآسا بریدند، و عمق آن به زور مطرقة و متین و مقامع آهنین تا نه ذراع کاویدند، و برفوق آن چندگنبد محکم طولمجموع چهل ذراع است، باکچ و سنگ به ارتفاع اعلی رسانیدند. و الحق در تابستان ایروان ثواب ترویة اکبادتشنگان و حفظ صحت غرباء و تشفی خستگان که به این خیر حاصل شد چون غنی و فقیر و مؤمن و مشترک از آن بهره‌مند و محفوظند، با حسنات خیرات و صدقات که در روزهای جمعه ارامل و ایتمام وضعفای انام بر در مسجد هجوم آورده، هر یک قسمتی از بخشش عامش میبرند معادل است. و توفیق این بنادر حوالی مسجد کاشفی است عظیم از سر «والله یضاعف لمن یشاء والله واسع علیم». حق تعالی توفیقات این عالی جاه بلند اقبال را مضاعف ساخته در ایقاع ابنیه و بقاع کثیر الانتفاع تمکین دهد.

(۱۰) دیگر در نواحی و بلوکات بر طبق حدیث «ان جبرئیل

کری برجله اربعة انهار» چهار نهر عظیم که هریک دجله وجیحون است، از یمن مقدم عالی جریان و انهار یافت. یکی از آن جمله نهر کورلوك است که سالها امراء اکراد وقزلباش سعی وتلاش در احیای آن ناحیت کردند، و مکرر بندها وسدها بران رودخانه بستند، و از کثرت آب شرمسار، وصولت انحدار آن بحر زخار فرصت آن نیافتند که عشر مخارج سد را که از محصولات آن ناحیه استفتاح کنند. تا آنکه نواب سپهر جناب اجتماع خلائق و هجوم عام در آن صحراء برافراشتند، و مایحتاج طعام و اطعام عساکر و خدام را در آن بیابان بی آب و نان معد و مهیا ساختند، و صلاهی عام به اصفاء کافه انام در انداختند. والحق جمعیتی و ازدحامی در آن صحرای محشر آسا دست داد که معاینه آثار «ذلك يوم مجموع له الناس» مشاهده واحساس میشد. و در عرض يك هفته سدی عظیم که طول آن قرب صد ذرع است و عرض قریب به شصت و ارتفاع آن سی ذراع است بعضی خاک ریز و پاره ای سنگ بست به اتمام رسید، و نهر آن اقلا عرضش چهل ذرع است و مالا مال جاری و سیال گردید. چنانکه الیوم بحمداله بلوکی است معتبر مشتمل بر خوارج و مراتع و موضعی است بر سواحل رود ارس کثیر المنافع بلکه عالمی است مشحون به خیرات در برابر ناصیه شرور واقع.

(۱۱) و دیگری صفی آباد است محبی موات عدیده و مسلط بر چهار قشلاق و دهکده که از کثرت آب و گیا به جنات اربع دنیا برابرند، بلکه در نفاست گندم و سایر حبوب و ثمار با جنت آدم همتا و ممسر. و آن نهری است زیاده از يك فرسخ که واصل است میان آب سیاه و اوچ گلیسا. و مبداء آن بندی است خاکی همچو

پیکر انسان که از نی و چوپ شریان و استخوان دارد. و منتهای آن سدیست از آهگ و سنگ که هر که بیند ردم حدید سکندر پندارد. و طولش اکثر از صد ذراع و عرضش قریب ده ذراع و دوازده ذراع که مانند قلاع حصین به برجهای متین مستظهر است، و عمقش به حدی که در کمی آب عبور از طرف بالای بند مشکل و متعذر. و از آنجا جداول و انهار به قری و مزارع منشعب میشود، چون آب بقاء و ماء الحیاة که از مقسم فیض الهی در مجاری عمرهای دراز جاری است، تا چند فرسخ به نبات و حیوان میرسد.

(۱۲) و از مستحدثات همت فلك نعمتش در آن ناحیت باغی جنت آسا و عمارتی بهجت افزا است که از آن آب کوثر جدول به خود سردارد، بلکه سرلوح پرگلیست که مصور فطرت در فوایح آن دشت بیاض و صفحات پر جدول آن صحاری طرح افکنده، به خانه قدرت مینگارد. و آن حدیقه ایست حاوی به فواکه گوناگون، و روضه ایست به گلهای رنگارنگ مشحون، دیده بادامش در تماشای گلهای رعنا محو و حیران [۲۶۸ر] و دهان غنچه مشک فامش در خیال بوسه ساق درختان چهر امردامرود بر فراز درخت چون طلعت مسیح در آغوش مریم نیک بخت روح افزا، و نخل زمردپوش سیب به دلیلی آب حیوان همچو خضر بر سر راه خیابان پای برجا. شاهد شفتالو به کام رندان بوس و کنار طلب از اوج استغناء سرفرو دآورده، و عذرای تآك از طارم کبریا و هودج ناز با هزاران شوخ چشمی برقع برگ یک سو فکنده، در پرده آغاز خودنمایی کرده. خیابانش چون صراط مستقیم بهشت برین یا سواء الطریق شرع مبین است. هر طرف گلهای محمدی بر فراز گلبن سبز فام از مشکات کثیر الانوار «الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا» چهره گلناری بر افروخته، چون سالکان طریقه نوربخش مظهر تجلیات جمالند. و هر جانب

جدول آب روان از عکس گلهای الوان چون روان سلسله نقش‌بندان در مشاهده غیب و مثال.

(۱۳ و ۱۴) و برین قیاس دو نهر دیگر در ناحیه سورملواز رود ارس برداشته در صحاری و غفار آن بلوك اجراء و مواضع معتبر به آنها آباد و احیاء کرده‌اند.

(۱۵) و این انهار اربعه سوای مزارع جزئیة و مواضع متفرقه است که از چشمه‌ساران معدلتش صورت معموری پذیرفته، و در وجه موجب و مرسوم عساكر تعیین یافته، و از محصولات آنها موازی چهارصد نفر که بر وفق حدیث «خیرالبرایا اربعة مائة رجل» عقدی است معتبر و لشگری عظیم‌الخطر برقشون قدیم ایروان افزون کشته است.

(۱۶) دیگر از مآثر همتش عمارت و باغ واقع در سرچشمه قرقبلاغ است. و آن موضوعی است از اعجوبة آفاق، و منزلی است از مساکن ییلاق، که هر قدر سلسل عذب نفس از مخارج چشمه‌ساران مخارج بیست و هشت حرف فوران و جریان کند، به حرف يك عین تنها از آن چشمه‌های ذخار وفا نخواهد کرد. و هر چند سبزه خط در چمنهای کاغد از رشحات اقلام دمیدن گیرد به تصویر گل زمینی از آن مرغزار کفایت نخواهد داشت. و شرح شمه‌ای از آن سرچشمه که ماء معین از میم و عین اسامیش یعنی چهل چشمه و قرخ‌بلاغ به هر زبانی جاری است، و برحسب «الاسماء تنزل من السماء» این نکته چون نم فیض سحاب در ته سبزه حروف این اسامی متواری، آنکه در سه فرسخی قلعه مبارک نزهت گاهی است پرآب و گیا، و کوهستانی است معتدل الهواء از چهار جانب محدود به قرای مشهور و مواضع [۲۶۸ پ] معمور و از کوهی که مشرق آن مکان است آبی روشن همچو صبح مسفر از سنگ سیاه سحرگاه منفجر

شده رو به مغرب روان است. و بر سر چشمه دریاچه سنگی است که مجمع میاه دریا مثال آن نیابیع و منابع است. و از فواصل آن بحیره آسیاها چون فلك در گردش است، و از جنبش هرچرخه نهری چون مد زمان در تجدد و افزایش. و آبهای صاف در غایت برودت و عذوبت و هوای شفاف در نهایت بساطت و رطوبت. ماهیان آن دریاچه صاف بسکه خود را در شبکه سایه موج دیده اند، از شست صیاد رمیدن نمیدانند. و مرغابیان آن بحیره شفاف گاهی که از خوف جوارح غوطه ور شوند، از چشم دشمن غایب شدن نمیتوانند. خالهای الوان برتن سیمین ماهیان نقطه زیر شرار و سوختگیهای مار است که از صفای آب و شعاع آفتاب چون پنبه در زیر بلور آتش گرفته و از تبدیل مکان و افراط برودت آب انطفاء پذیرفته. القصه در آن عرصه دلنشین و نزهتگاه بهشت آیین امراء سابق جهت مضرب خیام به تسویه زمین اکتفاء کرده بودند، و موسم ییلاق را که خالی از باد و باران نمیتواند بود گاهی به کلفت خاطر و تشویش حواس بسر برده، مهندس فکرت و معمار همتش قابلیت آن مکان را ضایع نگذاشته، باغات وسیع و عمارات منیع رفیع طرح انداختند. و بر لب دریاچه تالاری محدود به حجره های طنابی و صفهای مهتابی در غایت روح و فضاء ساختند، چنانکه بر پشت خاک و در بطنه آب کشوری و اقلیمی برعوالیم حسن و مثال افزوده شد.

(۱۷) و هم در یکی از قرای آن ناحیه قصری منیع و قوش-خانه ای وسیع بنا کردند. و آن آشیانه دولت را چون مرغان «اولی اجنحة» ملك در «جنتین مدهامتین» فی مابین دوباغ جدید تمهید و تشیید فرموده، رفعت آن صرح جدید و قصر مشید را بر درجات و کار نسرین چرخ افزودند. حاصل کلام آنکه در هرجا

صورتی و گمانی که از نهان‌خانه عنایت نامزد استعداد قبول عالم اکوان است به الهامات غیبی متفطن گشته، در افاضه آن معد و مجد است. صاحبان انصاف و مردم بی‌میل و اعتساف دانند که درین زمان قلیل توفیق این مساعی جمیل بی‌معاضدات تاییدات رحمانی و عنایات خاصه یزدانی مقدور هیچ سعادت‌مندی نیست. [۲۶۹ ر]

(۱۸) و از بس که خیرش به غیر متعدی است آثار سعادتش در غیر این ولایت سرایت کرده، در قصبه مرنند که منزلی مشهور است، و مسافران را تجاوز از آن مکان متعذر و غیر مقدور، با آنکه خطه ایست آبادان و معموره ایست در عداد امصار و بلدان، مهربانی سکان آن دیار و حسن صنع شریف و وضع آن قوم با غرباء و ابناء السبیل منحصر در نهفتن روی سخت و احتراز از ضیف و تنزیل است، لهذا همت مردانه و شفقت دولت‌مندانه به ابداء رباطی وسیع مصمم شد، و در اوایل سال سابق بدین خیر راغب و سابق شده، آن بقعه خیر را که هر ضلعش صد ذراع است طرح انداختند، و آن صد در صد را که مربع فتح و فیروزیست در عرض چند ماه به اتمام رسانیده، از همه کار پرداختند. و چون فی‌مابین مرنند و معبر ارس کهنه رباطی خراب و منزلی مخوف بی‌توشه و آب هست، که مسافران و تجار به اضطرار از آنجا می‌گذرند، و آن مرحله را که زیاده بر ده فرسخ است، به هزار گونه مشقت بسر می‌برند، عزم جزم به تعمیر آن تعلق یافت که ان شاء الله از استقبال بهار و رسیدن موسم کار آن هم علاوه بقاع الخیر شود. امید که عن‌قریب در دفتر ثانی این کتاب که تحریر آن موکول است بر عنایت رب‌الارباب، در ابواب مبراتش معدود گردد، بمنه وجوده. صنف دیگر از نعم نامتناهی والطف بی‌قیاس الهی نسبت به نواب عالی‌جاهی پرورده خاندان شاهی مدظله اولاد نجیب‌الطبع ستوده خصال و فرزندان

بختیار بلند اقبال است.

نعم الاله على العباد كثيرة و اتمهن نجابة الاولاد
الحمد لله که بر حسب کلام وجیه «الولد سراپیه» هریک از نجبای
این دودمان در صورت و سیرت و علانیه و سریرت تفصیل اجمال
جمال، و تفسیر آیات کمال این صاحب اقبالتند. وکل واحد از
اغصان این سرو اصیل و فروغ این شجره ظلیل، دوحه نونهالی
مماثل و مشابه این نخله طوبی مثال، عدد کواکب این سپهر بلند
به حذف نحوس از شمار سیارات فلکی خمسه یافته است. یعنی:
نیرین و سعدین و عطارد و مسعود حساب و شهاب و کواکب این
خانواده ارجمند چون خمسه آل عبا عقدی است میمون و کثرتی
محمود.

از جمله دونامدارگردون اقتدار خورشید اشتهازند. شمسین
سپهر سربلندی نیرین فلك ارجمندی مخصوصان حمایت یزدانی
[۲۶۹ پ] منظوران عنایت خسروانی مقربان سریر جهان بانی
مویدان اقبال آسمانی مطالع سعود نجات و بزرگی زادگی، منابع
مکارم اخلاق و آزادگی، نامداران معارك جهاد، سرخیلان طوایف
جیوش واجناد، آزادگان پسندیده شیم، بزرگ زادگان اعظم اکرم،
صاحبان جاه رفیع و حسب منیع، که از اطالة القاب غنی و از اطناب
نعوت و اوصاف مستغنی اند.

اعنی عالی حضرت قدسی فطرت کریم الاخلاق عمیم الاشناق
سیف صبیح الخد معركة شجاعت و صرامت، رمح رشیق القد میدان
شهامت، دری فلك سعادت عطیه بخش ارباب حاجت، بهار پیرای
گلزار جوانی انجمن آرای محفل کامرانی، ملاذ طوایف انام محسود
اعاظم کرام، امیرزادگی مقرب الخاقانی مشمول ترتیب سلیمانی،
نظر علی بیک، ابقاه الله تعالی و ضاعف قدره.

و جناب مستطاب حمیده آداب نوباوه چمن اقبال غصن پرومند
 شجرهٔ افضال، مورد عنایت ظل‌اللهی مقرب درگاه شاهنشاهی،
 برازنده تشریف دولت افرازنده رایات شوکت، فروزنده مجالس
 هوشیاران عقده‌گشای حوایج فروبسته کاران، مخدومی مهر
 علی‌بیک طول‌الله عمره که درین عصر و زمان محامد آداب و مکارم
 اخلاق ایشان مشهورتر از آنست که محتاج به اظهار باشد. ودلیلی
 برصدق این کلام چون توجه تام خلیفه رحمان و سلیمان زمان
 خلدالله ملکه ظاهر و آشکار است، و استحقاق این تربیت وموهبت
 مسلم ابناء روزگار، بلکه بقاء و استمرار این دولت پایدار کافه
 این خلق را مطلوب است، و دعای عمر و دولت این جوانان‌نیک‌خواه
 و ردعشیات و اسحار اصحاب‌الذنوب. والحق در اردوی پادشاهی که
 مرکز میل‌ارباب‌کمال و مجمع نامداران ابطال است بی‌شایبه تکلفات
 رسمی محامد اطواران بندگان حدیث الاسنان سرمشق هوشمندان
 روزگار است. ومحاسن اخلاق و وفور کیاست و شعورشان درحکمت
 مدنی و منزلی و تهذیب قوای علمی و عملی به تخصیص بلکه
 شجاعت که فطری و ذاتی این دودمان عالی‌تبار است مسلم صفار و
 کبار. علوشان ایشان مقتضی آن بود که صحیفه دعائی بنام نامی
 هر یک جداگانه تألیف و تلفیق یابد و باز به موجب «نیه المومن
 خیر من عمله» [۲۷۰] از فیض این سعادت خود را بی‌بهره نساخته
 مکنون خاطرات که در سعد وقت شکر انعام آن مخادیم عظام را به
 ادارساند، امید که عن قریب توفیق یابد.

دیگر از اولاد ذکور و بدور فایض النور این سماء جلالت و
 ایالت، عالی حضرت خورشید طلعت برجیس سعادت عطارد فطنت
 بهرام صولت، خلف الصدق دودهای دولت، تازه نهال حدیقه‌ایالت
 و شوکت، صاحب عقل پیربخت جوان، امیرزاده عالی‌شان فضل

علی بیک متعه الله بالبقاء و الحیاة و وفقه فی اکتساب المکارم و الحسنات، است که در محروسة ایروان است، کوکب مسعود وجودش از برج اقبال طلوع نموده و تاریخ ولادت با سعادتش و ابد(؟) و ظهور و سطوع نور آن دری کثیر السناء از افق مجد و اعتلاء، به این دو بیت ادا شده بود، هرچند در کتاب طالع مولود آن جناب که از دقایق افکار منجم سرکار است ثبت افتاد، در خزانه کتب نواب مستطاب مضبوط است، اما چون مشتمل بر دعای است، هرچند مکرر شود بهتر، تاریخ:

ولادت یافت چون فضل علی بیک که عمرش باد تا باشد مه و سال برای سال تاریخش خرد گفت: «برآمد آفتاب از برج اقبال» (۱۰۷۸)

دیگر دو نفس قدسیه و طبیعت ملکیه اند لیکن منزلت آن مخدرات تتق استتار، و حرمت آن پردگیان سرادق احتجاب، بیش از آنست که در حجاب اوراق کتاب و شبستان ارقام پرده نشین عبارات خفی توانند شد، بلی به وصفی که مبدء مباحات آباء و امهات است اکتفاء مینماید که: چون توجه نواب جهانبانی سلیمان الزمانی، عز نصره، به ابواب خدایگانی و امیرزادگان نه از جنس عادات و متعارفات است که خسروان را با مقربان میباشد، بلکه شجره این محبت به اصول اصیل استحقاق ذاتی و فضایل کسبی و قرابت بسی استحکام دارد، و عطوفت و رافتی که از پادشاه زمان نسبت به این مخلصان فدوی نشان مشاهده میشود از عالم التفات و میل مردم به مردم نیست، بلکه محرکی از مقوله کشف و الهام دارد، لهذا به امضای قضای الهی و تنفیذ حکم عنایت [۲۷۰ پ] الله برطبق «هو الذی خلق من الماء بشر افعله نسبا و صهرا» خلیفه رحمان

و ظل یزدان رابطه قرابه قدیم را به علاقه مصاهرت جدید تاکید دادند، و بروفق مضمون «هن لباس لکم» شعارودنثار محرمیت این سلسله با سلیمان زمان به وجود علیا حضرت بلقیس مکان یعنی: صبیئه اولی که چون منعوت به وصف کبری است از تاروپود نسب و سبب تالیف و تنسیج یافت، و آن در شاهوار در عقد منظوم خادمان فراش، و مقربان بساط پادشاهی متنظم کردید. امید که حق تعالی نتایج و اعقاب این خاندان رفیع الانساب را به حساب درازی آباء علوی مساوی کردانیده، هریک در قطری از اقطار عالم فایضالنور و ابدی الظهوی سازد:

اگرچه حق مقام در مناقب مخدوم زادگان عظام اطاله کلام و استقصاء مرام بود، لیکن عندلیب صریر این بلبل شوریده، و قلم شکسته تحریر به مشایعه راقم حروف، که از گلزار این حصار بسته نگار، بر جناح سفر حجاز آهنگ پرواز، و نی سوار بنان چون طفلان بی آرام در سحرگاه این رقعات شبرنگ به جانب شام عزم اولاج و جواز داشت، و فرصت آن نبود که همچنانکه شاید و باید در شان نونهالان این گلزار دستان سراید. فاما چون رقه بندگی مانند طوق فاخته مشت وجود هیچ نمود را لازم ذات و پاره تن شده، لازم بود که به رسم وداع دعائی نثار این گلهای آراسته و سرو بنهای نوخاسته سازد، لهذا به انداز قمریان ساده خوان چندکلمه ای ادا شده، حق تعالی ظل ظلیل شان را بر معارف دعاگویان ممدود و مبسوط دارد، بالنبی و آله الامجاد.

خاتمه. چون به هدایت علو موجب و سبب باعث «و اما بنعمه ربك فحدث» شکر انعام و پاداش حقوق تربیت نواب عالی مقام نسبت به این خاکسار گمنام که از فیض سحاب رافت و سماء مدرار مرحمتش به صنوف امانی و آمال فایز شده، هم عطوفت استادی در

خدمتش دیده به کسب کمالات ممتاز است، و هم حقوق تربیت و خدایگانی به درجه اعلی رسیده، به منصب وزارت آن محسودامراء عظام بین الاقران مفتخر و سرافراز، بر ذمت همت فرض عین و عین فرض، و حقی لازم تر از قرض و دین داشت، که سبحة ذکرى که از مرور دهور گسسته نگردد و سلسله دعائی که به تجدد و انصرام زمان [۲۷۱ر] از هم نکسلد، نظم و ترتیب داده به حکم:

لا مال عندك تهديها ولا حال فليسعد النطق ان لم يسعد المال
فراخور قدرت و استطاعت به تقصیر و تساهل راضی نشود، و هر چند اهلیت آن در خود نمیدید آراستگی های ممدوح که احتیاج به ابداع معنی و تمویه مقال و اعتمال قوای متصرفه و خیال نبود تحريك و ترغیب مینمود. بنابراین در اواخر سال سابق که نوید تحصیل رخصت حج شنید به اداء حق بندگی و اتمام این عبادت تمام مصمم گردید، و در آن وقت از مباحث کتاب حسنه حسنيه دو سه باب چون هیولی صناعی ناتمام نوشته داشت، و شکسته بسته ای از عالم یادداشت و فهرست مناصره (؟) و فصول با هزاران نقص و فضول مینگاشت، که مرة بعد اخری اصلاح و تلخیص یابد، نزدیک به اوایل بهار و قریب به مبداء سال اودئیل هذه السنة عربیه اعنی عام خجسته انجام هزار و هشتاد و چهار شروع در تالیف و ترتیب این صحیفه دعا نموده در ایامی که نبید باردشتاد رته مینای فلک روی به آخر شدن نهاده، و مایده نشاط از پیکر حوت برتابه افتاب آماده بود، نوبت دور ازمان به صهبای گلرنگ بهار میکشید، و قوت روح از بوی کباب حمل به مشام امل میرسید، روزگار که از تطاول سلطان دی هرشب طوماری دراز به شکوه سیاه میکرد، به میانجی خورشید اعتدال راضی شد، و فصول سال در دیوان قضا به

جواب سدید «ذلك تقدير العزيز العليم» رسید، به مهر مدور مهر غنون گشت، منشور رتق و فتق امور سفلی بنام عامل طبیعت و مدبر نامیه نفاذ یافت، و طلیعه شکر بهار از قدوم قبایل ریاح لواقع آشکار شد، قوس و قزح چون کمان گروهه بندق ژاله بر یخ و برف ریختن گرفت، و جمرات ثلاث چون حمله فوارس جمرات عرب دود از نهاد بنی اصغر برف برآورد، نوعروسان اشجار به یاری بخت سبز گزند برق را به زمرد پاره و شاخ از خود رفع کردند، و اطفال سبزه نورسته از خوف نهیب رعد پنبه اقحوان در گوش نهادند، فاخته از شوق مرکب بهار روبه هرسو کوکو زدن گرفت، و مرغان چمن از گوشه و کنار به رسم استقبال بال و منقار گشوده آغاز دف و آهنگ زمار کردند، لاله برساق درختان بارور زنگله بند محمل نوبهار بود، و گلبن از بهر غنچه پردگی [۲۷۱ پ] هودج آرای محفه استتار، نقش بندان ربیع در کارگاه چمنها طرح زربفت نیلی دیبا فکند، و نساج طبیعت از تاز و پود شعاع و مخمل دوخابه سبز تنسیج کرد، سرو آزاد قبای گردآلود چون حواریون شست و شو داد، و گرده نیلوفر چون قوم موسی بر روی آب فوج فوج به جلوه درآمد، بنفشه چون خیل مور روی دشت فرو گرفت، و شکوفه چون سپاه ملخ در جوف هوا به پرواز آمد، آب از حشایش ریشهای کهن آتش لاله و گل برافروخت، و هوا از پرمایگی عطار چمن به نشر مشک ختن چون باد دستی پیش گرفت، فتات نقره و طلا از تاثیر حرارت هوا در بوته گل زرد و نسترن گداز و انعقاد پذیرفت، گل تاج رز سرخ به مروارید شبنم غلطان ترصیح دارد، مازون چتر خسروی بر فراز سریر گلبن برافروخت، گل رعنا صحن باغ را به قندیلهای الوان آیین بست، ارغوان خون در محبت نوبهار به جوش

آمده، از مسام پوست برون تراوید، تاك را همچو مستان ذوق
 شلایینی برپا کرد، و شقایق به رسیدن تریاك از سر بیخ قباى
 نار برآمد، افویق سحاب دهان طفلان غنچه را به ادرار البان شیرین
 کام ساخت، و از سرشاری منبع فیض الهی خاك در صورت خامه و
 نی فواره کشیدن بنیاد نهاد، زبان برگ درختان به تلاوت «فانظروا
 الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها» گویا شد، بیدموله
 که چون صوفیان متاله درپس زانوی ریاضت غنوده بود، به اذان
 مرغان سحرخوان آگاهی یافته، سجده شکر بخشنده حیات به ادا
 رسانید، و چنار که از تعدی جبار شتاسبچه بار از کف نهاده پنجه
 درآستین کشیده بود، دست به دعای حکام عدالت آیین گشود،

فجر کنی النشاط و هام قلبی فان القلب تتبعه النفوس
 القصه در چنین فصلی زبان خامه چون سوسن به نگارش
 این چمنهای رنگین کحلی شده، تا حال که عین خزان و غره شهر
 شعبان است، صفحات باغ و بستان در آیین خاتمه رنگین برگ
 درختان به تدریج این فصول ثناست تحریر یافته، متصل به زمان
 رخصت و هنگام زیارت وداع به انجام و اختتام رسیده، و با جهانی
 حسرت از محرومی خدمت و حرمان محاسن صحبت، این رقیمات
 پریشان را تسلیم نمود، که در غیبت این خاکسار سبب تذکار و
 یادگار باشد، نظم.

آهم چوسرو درچمن روزگار ماند این مصرع بلند و بنا یادگار ماند



علم بخانه شخصی است